







بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ لَصَادِقٌ لَيْسَ مِنْكُمْ كَرِيمٌ يَرْجِعُ

وَرَيْنُوهُ  
فَضِيلُ وَارِثِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ  
وَالْقُدْرَةُ سَالِكُ  
Check  
1987

جمع

از سوکفات عالم ربانی

مطبع جعفر واقع نخاس جدید شهر لکھنؤ

بাহت مولوی میرزا محمد علی مالک مطبع مطبوعہ



۶۹۴۳	نیمه
۲۰۰۱	نیمه
۵۰	کتاب نمبر

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلى على ائمتنا من الانبياء  
 والمرسلين محمد وعترته الطاهرين المعصومين اما بعد  
 چنین کویہ فقیر خاکسار محمد باقر بن محمد تقی حاشیہ العبد المذنب  
 چون بر کافه ارباب فطنت و ذکا و مائده اصحاب باعبرت و انند افشار  
 ادای شکر نعمت سلسله نایبه صفویه انار الدرب را انهم و شیدا المذکر باسمکم که ابان  
 طاهرین ایشان صلوات الله علیهم جمعین بر کلمات نایب افشار استوار و زیاده  
 منوره و افاتین و حجت طهره بنوم ایاد و نایبه آید حسنی در این باب و درست  
 مومنان ششم و دعای خلود این دستا به پیر بر این فرقه ایچیه و معیار لازم است چون  
 از پرتو خورشید این سلطنت روز افزون این ذریعہ ارفیقین یافت که اخبار حضرت امما  
 اطهار صلوات الله علیهم جمعین از من نیست و به مجله از کتاب بکار الانوار جمع نمود و عموم

[illegible]

علوم انبیاء و المرسلین صلوات الله علیه فرمودند که کتابی بقول  
 وَتَدَحَّتْ جُوزُ الْمُشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَ  
 ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ لَا يُعْطَوْنَ فَكَذَا أَوَّلَ ذَلِكَ وَضَعُوا سُبُوحَهُمْ  
 عَلَى أَعْوَاتِهِمْ يَعْطَوْنَ مَا سَأَلُوا فَلَا يَقْبَلُونَ لَهُمْ  
 يَقْرَأُونَ آيَاتِ الْقُرْآنِ فَتَهْتَكُ إِلَى صَاحِبِ كُرْسِيِّ حَقَّانَ  
 تشهد آیه سنی گویایم که روی را که از جانب مشرق ظاهر شوند  
 و طلب دین حق از مردم کنند و مردم را بآن دعوت نمایند پس از ایشان  
 بکنند پس باری که طلب بر نمایند و قبول نکنند پس چون این را بینند شمشیری  
 تودر آید و شهابی خود بگذارد و بپاشد کند پس مردم بدین حق در آیند پس ایشان  
 باین رضی نشوند تا آنکه بر ایشان پادشاه و والی نشود و پادشاهی در میان  
 ایشان بپاشد و بجای نهند مگر صاحب شامی سنی حضرت صاحب الزمان  
 صلوات الله علیه و هر که ایشان کشته شود در جنگ شهید است و ثواب  
 شهیدان دارد و مترجم گوید که بر صاحبان بعیرت ظاهر است که از جانب مشرق  
 بیایند و چون بطلب نمود و مردم را بدین حق دعوت کرد و پادشاهی یافت  
 بغیر سلسله عایه غفوی غفر الله لکم نبود و درین حدیث شریف جمیع شیعیان خصوصاً  
 انصار و احوال باین دولت ابد توانان را بشمار تهاست که بر ماقلان پوشیده است  
 سند است در بار شیخ نعمانی در کتاب مذکور بسبب مقبره از حضرت امام حجت  
 مطلق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه روایت کرده است که آنحضرت  
 فرمود که روزی حضرت امیر المومنین و امام المتقین علی بن ابی طالب صلوات الله  
 علیه خبر میدادند که از و تائسی که بعد از آنحضرت بظهور آید تا ظاهر شدن قائم  
 آل محمد صلوات الله علیه پس حضرت سید الشهدا حسین بن علی صلوات الله علیه فرمودند که یا  
 امیر المومنین چه وقتی حق سبحانه و تعالی بین از ظالمان بکشد و در حضرت امیر المومنین صلوات الله



حروف با مشهور موافق اند پس بدانکه اول تاریخ ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را از مجموع فواتح بیرون آورده اند با آنکه مکرر را بنید از می یعنی از الم و آ که دو غیر آنها که مکرر واقع شده است یک را حساب کنی و حروف مبسوط را باز بر پیش منیات حساب کنی مثلاً الف را سه حرف بگیرد و لام را سه حرف و همچنین پس الف لام میم الف لام میم صا و الف لام را الف لام میم را فاق یا عین صا یا طاسیر میم یا سین یا سین صا و حایم حایم عین عین قاف یا قاف ثون حرف های اینها را که می شماری شش هزار و صد و سه میشود و از خلق حضرت آدم تا ولادت شریف حضرت سید البشر موافق این حدیث معتبر شش هزار و صد و سه سال گذشته بود و اول هر هزار سال مبدأ تاریخ است و از اول هزار هفتم صد و سه سال گذشته بود و عدد این حروف نیز صد و سه است چنانچه دانستی پس فرمود که الم که در اول سوره بقره است اشارت است به بعثت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و چون حضرت فرمود که نزد انقضای هر یک از فواتح سوره غریبی که از بنی هاشم میشود و اول دولت بنی هاشم از حضرت عبدالمطلب بود پس از او اول ظهور دولت عبدالمطلب تا ظهور دولت خاتم انبیا علیه السلام الصلوة و الثنا نزد یک بهفتاد و یک است که عدد الم است بحساب ابجد و بحسب ترتیب قرآن بعد از الم بقره الم آل عمران است و آن اشاره بخروج حضرت امام حسین علیه السلام است علیه است زیرا که از ابتدای مراجع از زمانت تا خروج آنحضرت عریب بهفتاد و یک بود و دیگر بحسب ترتیب سوره قرآنی القصص است و آن اشاره بهست بخروج بنی عباس که از بنی هاشم بودند و هر چند بخروج ایشان بی اطلال ابراهیم و عیسا با بجد منار به صد و سی و یک است و از او اکل لبنت تا او اطل ظهور دولت ایشان و سی و یک بود و هر چند تا لبنت ایشان معتبر بود و احتمال دارد که کاتب ای این تاریخ از نزول سوره اعراف باشد پس با جمعیت ایشان نیز برافزودیم و آید و میشود یک و سی و یک حساب الم بعد از ابجد منار است و در ضمن هر یک که در سجا را از لوازم معانی الاخبار نقل شده است حاصل میشود و آنرا اگر قیام تا تمام آن صحیح علیه السلام نزد آید است و نیز بر اینچنین بخاطر میرسد که مراد

این باشد که پنج اثر است که در قرآن مجید است همدا حساب باید کرد بقرینه آنکه در آیه که میفرماید بود و جزو آن  
 بعد از ختم فرمود و در هر دو موضع و در آنرا چون مراد همه بود بیان نفرمود و مجموع هزار و صد و  
 پنجاه و پنج میشود که تقریباً از سده تحریر این رساله که سده هزار و هفتاد و هشت از هجری است  
 در شصت و پنج سال مانده باشد چون مبدأ آن تواریخ از اوایل بعثت بود و این ستمیست بر  
 احتمال در حل این حدیث تعیین نمود وقت آنحضرت را بغیر از جناب مقدس الهی و سحران  
 اسرار حضرت رسالت پناهی کسی نمیداند و چند حدیث دیگر مثل این حدیث واقع شده است  
 که تعیین وقت بمجمل در آنها شده است چنانکه در کتاب کافی و غیر آن مذکور است و اما حدیث  
 دیگر وارد شده است که در مخرج میگویند آنها که تعیین وقت برای ظهور آن دولت مینمایند و شاید  
 باین نحو جمیع میان احادیث توان کرد که اگر کسی بر سبیل حتم خبر دهد که کاذب باشد و اگر بر وجه  
 خبر دهد که اشمال بدو اختیار آن باشد مجوز باشد تفصیل این کلام موضوع دیگری طلبد و این  
 رساله گنجایش فکر آن ندارد حق تعالی بزرودی دیده جمیع مومنان را بغیر از کسب هالیون  
 آنحضرت منور گرداند محمد و آل الطاهرين حدیث چهارم در شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه  
 قمی و شیخ طوسی رحمه الله علیهما در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشیر بن سلیمان  
 برده فرمود که از فرزندان ابوالیوب انصاری بوده و از شیعیان خاص امام علی نقی امام  
 حسن مکرری صلوات الله علیهما و همسایه ایشان بوده و در شهر سرمن را گفت که روزی  
 کا نور خادم حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه نزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت  
 آنحضرت رفتم بنشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما الهیست همیشه  
 در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول تا حال و پیوسته محل اعتماد بوده آید و بر  
 ترا اختیار میکنم و مشرف میگرددانم بفضیله که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت  
 او ترا بر از من پنهان مطلع میگرددانم و بخیرید کنیزی میفرستم پس نامه پاکیه نوشتند  
 بخط قرمزی و لغت فارسی و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسه زر و بیرون آوردند که این  
 ولایت و سبب اشرفی بود فرمودند که بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شود و در شجاعت



قحطان روزی بر جسد حاضر شد پس چون کشتیهای اسیان بساحل رسید جمعی از کینزان و دران کشتیها  
 خواهی دید و جمعی از مشتریان از کینزان امرای بنی عباس و قبطیه از جحاران عرب خواهی دید که بهر  
 اسیان جمع خواهند شد پس از مدتی نظر کن بر برده فروشی که عمر بن یزید نام دارد و در تمام روز در بازار  
 از برای مشتریان ظاهر سازد کینز که را که قحطان و قحطان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان  
 فرمود و دو جامه حریر کینه پوشیده است و ابا و اقصاع خواهد نمود آن کینز از نظر کردن مشتریان  
 دوست گذاشتن بران و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از دماغ او بشنود پس آنکه  
 بزبان رومی میگوید که وای که پرده عفت دریده شد پس یکی از مشتریان او را گفت که من  
 سیصد شمنی میدهم بقیمت این کینز و عفت او مرا در خریدن را خوب تر گردانید پس آن کینز  
 بلفت عربی بآن شخص خواهد گفت که اگر نبی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شودی و بادشاهی  
 او را بیایی که من بتو رعیت نخواهم کرد مال خود را صنایع کن بقیمت من بده پس آن  
 برده فروش گوید که من بر آن تو چه چاره کنم که بهر مشتری راضی نیاشوی و آخر از فروختن تو  
 چاره نیست پس آن کینز گوید که چه تعجیل میکنی و البته باید که مشتری بهم بدهد که دل من باد  
 میل کند و اعتماد بر وفاداریت او داشته باشم پس درین وقت تو بر و بر نزد صاحب کینز و بگو  
 که نامه با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از رومی ملاطفت نوشته است بلفت فرنگی و خط  
 فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را بآن  
 کینز بده که بخواند اگر صاحب این نامه راضی شود من و سلیم از جانب آن بزرگ که این کینز را  
 از برای او خریداری نمایم بشیرین سلیمان گفت که آنچه آنحضرت خبر داده بودند همه واقع شد و آنچه  
 فرمود همه را بعمل آورد پس چون کینز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت عمر بن یزید که  
 مرا صاحب این نامه بفروشد و سوگند می خورم که اگر مرا با و بفروشی خود را هلاک  
 میکنم پس با و در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه همان قیمت را رضی شد که حضرت امام  
 علی نقی علیه السلام بمن داده بودند پس نه را داد و کینز را اگر قسم و کینز خندان و دشان شدند  
 و با من آنکه بجز که در بغداد گرفته بودند و تا بجز رسید نامه امام را بر من آورد و رومی گوید

و بر دیدن نامی سپا پند و بر روی گذاشت و بر بدن می مالید پس من از روی تعجب گفتم کسی بودی اندک  
 که حبش را نمی شناسی کنیز گفت که اسی حاجت کم معرفت به بزرگی فرزندان او و صیای پیغیران گوش خود  
 را بمن سپارد و دل برای شنیدن سخن من فایده بدارت احوال خود را برای تو شرح کنم من یکایک دختر  
 لیثوها، فرزند قیصر پادشاه روم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون القفا و صی حضرت عیسی  
 علیها السلام است ترا خبر دهم بامعجب بد آنکه بدم قیصر خواست که مرا بقصد فرزند پادشاه خود آورد  
 در هنگامیکه من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی از علمای اهل  
 و عباد ایشان سه صد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و از  
 سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرگردهای قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند  
 که در ایام پادشاهی خود با انواع جواهر مرصع گردانیده بود و آن تخت را بر دو چیل پایه  
 تعلیه کردند و تمهید چلیپای نامی خود را بر بلند پای قرار دادند و لیس را برادر خود را بر بالای تخت  
 فرستاد پس چون کشیدشان انجلیا بر دست گرفتند که بنوازند تمهید چلیپاها یکی سرنگون بزرگ  
 افتادند و پایای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و لیس را برادر ملک از تخت در افتاد و  
 بهیوش شد پس در آن حال رنگهای شیششان متغیر شد و اعضای ایشان بلر زید و بزرگ ایشان  
 سجودم گفت که اسی پادشاه ما را اسعاف دار از چنین امری که سبب آن بنحوستت ما و فرزند و کنیز  
 میکند بر اینکه دین مسیحی بنودی زائل گردد پس حیدم این امر را اقبال بدو نهستم و گفتی که شیشتان  
 که این تخت را بار دیگر بر پا کنید و چلیپاها را با سجای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر این  
 روز کار بد بخت را که این دختر را با تو زوج نمایم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر  
 بکنند پس چون چنین کردند آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و همیکه شروع بخراندن  
 انجیل کردند همان حالت او را در نمود و نحوست این برادر برابر نحوست آن برادر بود  
 و سر آن کار را اندانستند که این از سعادت سرور نیست نه از نحوست و برادر لیس دم  
 متفرق شدند و حیدم غمناک بجرم سزا بازگشت و بر دمای خجالت در او سخن پس چون شب  
 شد و بنجواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر حیدم جمع



پس از آنکه صاحب کردند که در دست بر آسمان سر زیدی میبود و در میان مردم وضع عجیبی کردند  
که بعد از آنکه در گذشتند بود پس حضرت رسالت پناه محمد مصطفی بادشاهش علیه السلام بر یکایک  
صلوات الله علیه میفرمود و امان و فرزندان بزرگوار ایشان نصرا بنور قدوم خویش منور  
ساختند پس حضرت مسیح اهدم ادب از روی تعظیم و اجلال بستانقبال حضرت خاتم الانبیاء  
در دست در گردن مبارک آنحضرت در آورده پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله  
آهده ام که لیکه فرزند دمی تو شمعون را برای فرزند سعادتمند خود شوکر شکاری نمایم و شاد  
فرمود و بپناه برج خلافت و امامت امام حسن عسکری علیه السلام فرزند آن کسی که تو نامداش را  
همین دو کوی پس حضرت عیسی نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت که شرف و وجهانی بتو رسد  
آورده است پیوند کن رحم خود را بر رحم آل محمد صلوات الله علیهم همین شمعون گفت که کردم  
پس یکی بران منبر را آمدند و حضرت رسول خطبه الشافیه را با حضرت مسیح را با امام حسن عسکری  
حقه بستند و فرزندان حضرت رسالت پناه با حواریان گواه شدند پس چون اذان خواب  
سعادت مآب بیدار شدند از یک کشتن آن خواب را برای پیرو خود نقل کردند و این کیم  
را اشکان را در سینه نهان داشتند و آنکس محبت آن خورشید فلک با ما است بعد از بروز و ظهور  
سینه ام مشعل میشود و سرای صبر قرار را با دفنای ما و تا بحدیکه خورشید و آتشامیدن  
بر من حرام شود هر روز چهره گاهی میشود بدین میکا هید و آتش عشق نهان در بیرون  
ظاهر میگردد پس در شهرهای روم طبعید نمایند که آنکه خدم برای معالجه من حاضر کرد و از  
دوا در دمن از دسوال نمود هیچ سود نیداد پس چون از علاج در دمن بایوس گردید  
روزی بن گفت که اسی لوز چشم من آیا در خاطر ت هیچ آرزوی در دنیا هست که بر آن  
تو بعمل آوردم گفت اسی خدم در دمای فرج را بر روی خود بسته می نیم اگر شکنجه طار را  
از اسیران مسلمانان که در زندان تو اند رفیع نمائی و بخدا و زنجیر را از ایشان بکشائی  
و ایشانرا ازاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح در مادرش مریم بمن عافیتی بخشند پس  
چون چنین کرد و اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و

شادمان بنده بزرگ اسیران مسلمانان را و هر یک را سی درخت پس اجداد چهارده تنب و نمودیم  
که بجزین از آنان عالمیان حضرت غلامی را علیها السلام بدین من کرده و حضرت مریم علیها السلام  
بابه از کنیزان خود را باین شربت و حضرت انس حضرت ابی بن کعب که این عاقلترین بشرین زنان  
و مادر مشهور شربت امام حسن عسکری پس من باین مبارکش در آوردم و گفتم و شکایت کردم که  
حضرت امام حسن بن جعفر میگرداند و بدین من ابای نماید پس حضرت فرمود که فرزند من چگونه  
تو آید و حال اگر بخدا شکر می آوری و بر مذہب ترسایانی و ایستاد ابراهیم مریم و خضر و عمران را که  
میجوید پس بگو خدا از بدین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت سید و مریم علیهما السلام از تو  
خوشنود کردند و حضرت امام حسن عسکری بدین تو بیاید پس بگو ان شاء الله لا اله الا الله  
والله محمد و آد سول الکملین چون باین دو کلمه طیبیه تلفظ نمود حضرت سیده النساء را بسید خود  
چسبانیده و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من را را بسید تو منم  
پس بیدار شد و آن دو کلمه طیبیه را بر زبان میراند و انتظار ملاقات گرامی آن حضرت میبرد  
چون شب آید و در آمد و بخواب رفت و خورشید جمال حضرت طالع گردید و بگفتم ای دوست از  
بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی  
فرمود که ویر آمدن من بنزد تو نبود و گریه ای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی  
هر شب بنزد تو خواهم بود تا آن زمان که حق تعالی ما و ترا بظاہر یکدیگر ببیند و این چرخان  
مبطل بوجال گردانند پس از آن شب تا حال کشید بگذر شدی است که در پیچان مرا  
بشربت وصال خود و و انفرماید بشیرین سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتاد  
گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری در شب از شما که در قلان روزی حدیث لشکری  
سجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان  
کنیزان و غلامگان بدان بنیاد بسیاری که ترا نشناختند از پی جاد خود روانه شدند و از قلان  
راه برده پس چنان کردم و طبعه لشکر مسلمانان با بر خود و دند و را را اسیر کردند و آخر کار  
من آن بود که دیدی و تا حال کسی بغیر از تو ندانسته است که من و دختر بایده شاه دوم و مرد

پیری که در غایت من صحبت افتادم از نام من سوال کرد گفتم نه جس نام دارم گفت این نام  
کینه زبان است بشیر گفت که این صحبت که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدان گفتی  
از سبب اری صحبت که به نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بسیار دیگر فتن آداب سبب باز  
ترن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و  
غریبه من می آموخت تا آنکه نه با من باین لغت جاری شد بشیر گوید که چون او را بسیار آموختم  
بهر دم در پیبردست حضرت امام علیه نقی را رسانیدم حضرت بکنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحان  
بزرگوار تو در این اسلام و مذلت دین انصاف و شرف و بزرگواری می محمد و الهیت او را آموخت  
که چگونه وصف کنی برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت  
فرمود که آنچه را که از برای تو می دانم یک بهتر است نزد تو آنکه ده هزار اشرفی بتو بدهم  
یا ترا بشماره بیست و پنج بشرف ابدی گفت بلکه بشارت ابدی میخواهم و مال نمیخواهم حضرت  
فرمود که بشارت با تو تا بفروزندی که با شاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را بر او غل  
و ده اندکند و از آنکه بر آن ظلم و جور شده باشد گفت که این فرزند از که بعل خواهد آمد فرمود  
که از آن کسی که حضرت رسالت پناه از برای او خواستگار می کرد پس از او پرسید که حضرت  
سید موسی او ترا بقصد که در آورند گفت بعقد فرزند تو امام حسن عسکری حضرت فرمود  
که او را می شناسی گفت که مگر از آن شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی  
که همیشه هست که او بدین من نیاید پس حضرت کافور خادم خود را طلبید و فرمود که برو و  
خود را بر هم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کینه است  
و میبایست حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود  
که ای دختر رسوای را بسیار آسجاء خود و واجبات و دستها را با او بیاور که او زن حضرت  
امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهاست حدیثی که  
مشترک عظیم ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی  
در سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین مالیشان بسند های معتبر روایت کرده اند و

خاتون رضی الله عنها که روزی حضرت امام حسن عسکری بنی هاشم را در راه گاه تنیدی  
 پیرجنس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما بفرستم فرمود که  
 ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که درین نزدیکی حق سبحانه و تعالی از فرزندش بگوید  
 بیرون آورد که عالم را بر از عدل و داد کند بعد از آنکه پیران خود را بستم شده باشند گفته که پس  
 بفرستم او را به نزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم خصصت بطلب برین باب حکیم گوید که جاسهای خلیفه  
 پوشیدیم و بنحانه برادر امام علی نقی رفتیم و چون سلام کردیم که ششم به آنکه من بخانه بگویم حضرت  
 از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حکیم نه جنس را بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من  
 از برای همین بطلب بخدمت آمده ام که درین امر خصصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار صاحب  
 برکت خدا تعالی بخیر است که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره عظیم از خیر و سعادت  
 بتو گرامست فرماید که ترا واسطه چنین امری گردانید حکیم گفت که نزدی بنحانه خود بر گشت  
 و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد  
 اکبر را بان زهره منظر بنحانه خورشید انور یعنی والد منظر او بروم و بعد از چند روز آن آفتاب  
 مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نموده و ماه بروج خلافت امام حسن عسکری در امامت  
 جانشین او گردید و من بپایسته عبادت مقرر زمان پدر بنحانه است آن امام البشر میرسیم  
 پس روزی نزد جنس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پادشاه کن که کفش از پایت بیرون  
 کنم گفتم تو ای خاتون و صاحب من هرگز نگذارم که کفش از پای من بکشی مرا خدمت کنی  
 بلکه من ترا خدمت میکنم و منت برویده خود می تنم چون حضرت امام این سخن از من شنید  
 خدا ترا جزای نیکو دهد و عمه پس در خدمت آنحضرت نشست تا وقت غروب آفتاب پس صبر کردم  
 بکینه خود که بیاد و جامها مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که درین شب  
 متولد میشود فرزند که اسی که حق تعالی باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان پر آید  
 بعد از آنکه مرده باشد شیوع کفر و ضلالت گفتم از که هم میرسد ای سید من و من در نزد  
 هیچ اثر حمل نمی یابم فرمود که از نزد جنس هم میرسد از دیگر پس بستم و شکم و شیت را

ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتیم پس گفتم عرض کردم حضرت تسبیح فرمود و گفت چون تسبیح  
 اثر حاصل سبب ظاهر خواهد شد مثل آن مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییر پیدا  
 ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون حکم زنان حامله را میشد گشت برای طلب جفت  
 موسی و حال این فرزند درین امر شبیهت بحال موسی و در روایت دیگر اینست که حضرت فرمود که حل با  
 او هیچگونه اثری نیافتیم پس گفتم تسبیح فرمود و گفت تسبیح را از هر چه که در آن بود از آن فرمودیم زیرا  
 که ما نور نامی حق تعالی را با وجود یک و کثافت و نجاست را از آن ما دور گردانیده است حکایت که بنزد  
 من رجس نفتم و اینها احوال را با و گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمی نمایم پس  
 در اینجا ماندم و از آنرا که زدم و نزد یک من رجس خوا بیدم و در هر ساعت از خود خبر میگرفتم و با و بجای  
 خود نمی آمیدم بود و هر ساعت حیرتم زیاد میشد و درین شب پیش از شبهای دیگر بخوابید  
 برخاستم و نماز شبانه آنکه زدم و چون نماز تمام رسیدم من رجس از خواب برخاست و وضو  
 و نماز شبانه بجای آوردم و چون آنظر کردم صبح کا و طلوع کرده بود پس نزد یک شد که در دلم شک  
 پدید آید از و مدتی که حضرت کرده بود ناگاه حضرت امام حسن عسکری از حجة خود جدا شدند  
 که مشک بکن که و قتش در رسیدم است و درین حال در من رجس اضطرابی مشاهده کردم پس  
 او را در بر گرفتم و نام ای برادر خواندم و حضرت آواز دادند که سوره انا انزلناه فی  
 لیلۃ القدر بر و بخوان پس از و پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرمود  
 پس چون صبح شروع کردم بخواندن سوره انا انزلناه فی لیلۃ القدر شنیدم که آن طفل  
 در شکم با من همراهی میکند و در خواندن و برین سلام کرده و من ترسیدم پس حضرت حلا شدند  
 که تعجب کن از قدرت الهی که حق تعالی خود را با ما بجاکت گوید یا میگردد و اندو را در بزرگی  
 حجت خود ساخته در این پس چون کلام حضرت امام تمام شد من رجس از دیده من غایب شد  
 گو یا پرده میان من و او حائل گردید پس دیدم تسبیح حضرت امام حسن فریادکنان  
 حضرت فرمود که بر آید اسی عمه که او را در جاس خود خوانی دید چون بگشتم پرده کشیده  
 و در من رجس فریادی مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر را دیدم که رو



بقبله البیرو افتاد و برانزو گشتان سبا به راه آسمان بلند کرده و میگویی اشدان لا اله الا الله و  
ان حبذی رسول الله وان ابی امیر المؤمنین پس یک یک امان را شمر تا  
بخودش رسید پس فرمود که اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت و طاتی و  
املا الارض لقطا و عدا لایغنی عنی خداوند او مدد نصرت که بمن فرموده و فاکن و امر خلافت و امانت  
مرا تمام کن و استیلا می افتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و برکن زمین را بسبب من از عدل و  
داد و در روایت دیگر چنانست که چون حضرت صاحب الامر متولد شد نوری از دماغش گریخت  
و بآفاق آسمان پهن شد و مرغان سفید دیدیم که از آسمان زیر می آمدند و بالهای خود را  
بر سر او و بدن آنحضرت میالیدند و پرواز میکردند پس حضرت امام حسن ع مراد از او داد که اسی غمه  
فرزند مرا ده بر گیر و بسوس من بیاید پس چون برگرفتند او را ختنه کرده و ناف بریده و پاکت پاکیزه  
یافتند و بر دماغش آتش نواشته بود که جای الحی و زهق الباطل ان الباطل کان هو قاضی  
یعنی حق آمد و باطل مضحل شد و محو گردید بدینستیک باطل مضحل شد نیست و ثبات و بقا نمی دارد  
پس حکیم گفت که چون آن فرزند سعادت مند را بنزدیده بزرگوارش بر دهم همین که نظرش بر پدر  
افتاد و سلام کرد پس حضرت او را گرفت و در بان مبارک بر هر دو دیده مبارکش مالید و در آن  
و ده هر دو گوشش را بان بگردانید و بر کف بیست و یک بار او را نشانید و دست مطهر بر آن  
سرور مالید و گفت اسی فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب الامر استاده فرمود  
و گفت و زیدان من علی الذین استغفوا فی الارض و نخلعهم ائمة و  
نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنود  
منهم ما كانوا یحذرون این آیه کریمه موافق اسما و بیست معتبره در نشان آنحضرت و آبائی بزرگوار  
او نازل شده است و ترجمه ظاهر لفظش آنست که میخواهم که منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را شمر گذاریم  
در زمین تنغیف گردانید و از دیگران نیز ایشان را پیشوایان دین و گردانیم ایشان را و ارثان  
زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمایم بفرعون و هامان یعنی ابو بکر و عمر  
و لشکرای ایشان از ان امان آنچه را حذر میکردند بر شتم ترجمه حدیث پس حضرت صاحب الامر

در این حدیث از امام حسن ع مراد از او داد که اسی غمه

بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان علیهم السلام صلوات فرستاد تا پدر بزرگوار  
 خود پس در بنحال مرغان بسیار نزد یک سر مبارک آنحضرت پدید آمدند پس آنحضرت بیک از آن مرغان  
 صد اندک این طفل را بردار و نیکو محافظت نما هر چهل روز یک مرتبه بنزد ما بیا و مرغ آنحضرت را  
 گزیت و بسوی آسمان پرواز کن و دو سال مرغان نیز از عقب او پرواز کند پس حضرت امام حسن  
 عسکری علیه السلام فرمود که سپردم ترا آن کسی که مادر موسی را بآن سپرده بود پس هر  
 خاتون گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از خیرستان تو نخورده خورد و بزودی او را  
 بسوی تو بر میگردد اند چنانچه حضرت موسی را با مادرش برگردانیدند چنانچه حق تعالی فرمود است  
 که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیده مادرش باورش گشود پس حضرت حکیمه رسید  
 که این چه مرغ بود که صاحب الامر را با سپردید فرمود که این معج القدر است که موکل است بامه علیهم السلام  
 ایشانرا موافق میگردد اند از جانب خداوند از خطا نگاه میدارد و ایشانرا العلم و حکمت زینت  
 میدهد حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم دیدم طفل در میان خانه راه  
 میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که او را در پیان داد و صاحب  
 ایشان هرگاه امام باشند برخلاف اطفال دیگر نشود نهائی کنند و یکا به ایشان مانند کسیا  
 بگیران است و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند عبادت پروردگار میکنند  
 و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان میرند هر صبح و شام به ایشان نازل میشوند  
 پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکبار به بخدمت امدی رسیدم در زمان حضرت امام حسن عسکری  
 تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مردی کامل متوجه  
 نمودم او را شناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم  
 فرمود که این فرزند من حسن است و خلیفه منست بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم  
 باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن  
 عسکری صلوات الله علیه لعالم قدس ارتحال نمودند و من حضرت صاحب الامر صلوات الله  
 علیه را هر صبح و شام ملازمت می نمودم و از هر چه سوال میکردم مرا خبر میداد و گاهی

اینجاست که سواد کتب هنوز سوال کرده جواب میفرمود و در وایت دیگر چنین وارد شده است  
 که حکمیه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب الامر مشایق لقای آنحضرت بشدم  
 و رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری و پرسیدم که مولای من کی است فرمود که سپیدم و او را با کسر  
 که از مادر تو یاد احق و اول بود و چون روز هفتم شود بیاید و چون روز هفتم شد رفتم که او را  
 دیدم بر سر گهواره و دیدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهاردهم و هر سه من میخندید  
 و تبسم میفرمود پس حضرت او را دادند که فرزند مرا بیاور چون آنحضرت بر دم زبان در  
 و دانش گردانید و فرمود که سخن گویا ای فرزند حضرت صاحب الامر شما دین فرمود و ولادت  
 بر حضرت رسالت پناه و سائر ائمه علیهم السلام فرستاد پس آنکه گفت و آیه که گشت ملک  
 نمود پس حضرت امام حسن فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق سبحان و تعالی بر پیغمبرانش  
 است پس ابتدا کرد و محف اوم را برین سرای خواند و کتاب را در پس و کتاب فوج و کتاب هجرت  
 و کتاب صاحب و محف ابراهیم و تو ریت موسی و زکریا و داود و انبیل عیسی و قرآن جدم  
 محمد مصطفی صارات الله علیه و علیه جمیعین همه را خواند پس قصهای پیغمبران را یاد کرد و با  
 حضرت امام حسن عسکری فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را مینماید عطا فرمود و در  
 ملک فرستاد که او را بسط برده های عرش بر حمانی بر و عیسی حق تعالی با و خطاب نموده که  
 سر صاحبان بنده من ترا خلق کرده ام برای زاری دین فرمود و الهام فرمود و بعیت خود  
 و توئی هدایت یافته از بندگان من قسم بذات مقدس خود بخورم که به حاجت تو ایضا آید پس بهم  
 و بنا فرمائی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را ای آقا زرم  
 و بجا گفت تو ایشانرا عذاب میکنم ای ده ملک برگردانید او را بسبب پدرش ناز جانب  
 من سلام برسانید بگوئید که او در پناه و حفظ و حمایت من است او را از شر دشمنان  
 حراست و محافظت می نمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را باد بر پا دارم  
 و باطل را باد سزگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و از نسیم خدایم امام  
 حسن عسکری منتهی است که در ساحتی که حضرت صاحب الامر مستور شد غنچه کرد و



فرمود که الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس فرمود که ظالمان گمان میکنند  
که حجت الهی را باطل میخوانند و میگویند که وقتی که رخصت فرماید حق تعالی را در سخن گفتن با این  
شکها بر طرف شود و چون یکیش از ولادت آنحضرت گذشت من در خدمت آنحضرت عطفه  
کردم فرمود میر حکایت من خوشحال شدم پس فرمود که میخواهی که ترا و عطفه بشمارم یا نه بگویم  
بله فرمود که آفتاب است از مرگ تا سه روز حدیث ششم ششم صدوق محمد بن بابویه  
و غیر او از اکابر می شنیدند رضوان الله علیهم بعد معتبر از سعد بن عبد الله قمی روایت کرده اند  
که او گفت روزی مبتلا شدم به مباحثه بدترین لواصب و بعد از مناظرات بسیار گفت  
و ای بر تو و اصحاب تو شما گروه را و افض مهاجران و انصار را طعن میکنید و انکار محبت  
پیغمبر نسبت بالیشان مینمایید انیک البوکر بسبب نزد مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود  
و از بسکه پیغمبر او را دوست میداشت و ریش خاند او را یا خود برود و چون میگفت آنست که  
او بعد از آنحضرت خلیفه خواهد بود که سواد اذ تلف شود و امور مسلمانان بعد از او محفل شود  
و حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب را بر جای خود خوا بایند برای آنکه میدانست که اگر گشته  
شود ضرری بامور مسلمانان نمیرسد و من ازین سخن جوابها گفتم او ساکت نشد پس گفت  
ای گروه را و افض شما میگویند که عمر و ابو بکر منافق بودند و در حکایت شب عقبه و بهانه آنرا  
یا و پس خود می آورید بگو که اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بود یا از روی اکراه خود  
فکرمیدم که اگر گویم که از طوع و رغبت بود و خواهد گفت که پس اتفاق چه معنی دارد و اگر  
گویم که از اکراه و جبر بود و خواهد گفت که در اکراه جبر نبوده و اسلام خود را ندانست که با  
مجبور نشدند از جواب او ساکت شدم و در گنجینه بستم و طومار که در ششم ششم سینه یار و از اصل  
مسئله ال ای مسائل مشکو و این دو مسئله را نیز در بیت کردم که خدمت حضرت امام حسن عسکری  
عجل الله تعالی فرجه بستم با احمد بن اسحق که کثیر آنحضرت بودند و رقم جوان او را طلب کردم  
و به پیوسته بستم که شد من از آنجا که به پیوسته بستم با او رسیدیم و پیوسته بستم  
و از یاد گفتم که خود با من و با او پیوسته بستم با او پیوسته بستم با او پیوسته بستم با او

و در تسبیح حضرت رسیدیم و در نصرت طلبیدیم و چون نصرت فرموده داخل شدیم و احمد بن اسحق با خود  
 همیانی داشت که در میان همیان پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود  
 که هر یک را یکی از همیان مهر زده بخد مت حضرت فرستاده بودند چون نظر بر بزرگ مبارک حضرت  
 انداختیم در بزرگ مبارک آنحضرت مانند ماه چهارده بود و در حسن و صفات و نور و ضیاء و بردا من  
 حضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود و در نزد  
 آنحضرت انار سی از طلا بود که بجا هر گران بهمان نگینا مرصع کرده بودند و یک از نهنگان  
 بصره به سیرای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود و کتابت میفرمود و چون  
 آن طفل مانع میشد آن انار را سی انداختند که آن طفل متوجه آن میشد و خود را بست میفرمود  
 پس چون احمد همیان خود را کشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که این کیسه را  
 و تحفه های شعیان نسبت بکشاد متصرف شو حضرت صاحب الامر فرمود که ای دلمای من آیا بهای است  
 که من دست ظاهر خود را که از جمیع گناهان پاکست در ساز کنم بسوی مالهای حرام و بهیای از تب  
 و باطل پس حضرت فرمودند که ای پس اسحق بیرون آدر آنچه در همیانست تا مال حاصل ترا  
 را از هم جدا کنیم اسحق بیک کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود که این  
 از فلانست که در فلان محله رقم میباشند و نصرت و دو دواشتر نه درین کیسه است چهل پیغمبر دنیا  
 از قیمت ملک است که از پدر باد میراث رسیده بود و فروخته است و چهارده دینار و شش از  
 قیمت هفت جامه الیست که فروخته است و از گرایه دو کان سه دینار است حضرت امام  
 حسن فرمود که راست گفته ای نزد بگو که چه چیز در میان آنها حرام است تا بیرون کنند  
 فرمود که درین همیان یک اشرفیت لبیکه است که تباریخ فلان زنده اند و در بخش بران  
 نقش است و نصف نقشش محو شده است و یک دینار مقرر شده ناقص است که یک  
 دینم و انگ است و حرام درین کیسه همین دو دینار است و وجه بخشش آنست که حساب  
 این کیسه در فلان سال در فلان ماه از نزد جلاهی که از همسایگانش بود مقدار یک  
 دینم من را بمان بود و دست بهین گذاشت و زنده او را بود و آن فرود چون گفته که اول

و زود بر و تصدیقش نکردند تا و ان از او گرفت و بسیار از او گرفتند و در دیده بود و همان زن را  
 که آنرا بافتند و فرستادند و این دو دینار از قیمت آن جاس است و حرام است و پان کیسه طلا که شش  
 و دو دینار بهمان علامت که حضرت صاحب الامر فرموده بودند دیدند و باقی را تسلیم نمودند  
 حقه دیگر بیرون آورد حضرت صاحب الامر فرمود که این مال فلان است که در فلان محله رقم  
 میباشد و پنجاه اشرفی درین هر چیست و ما دست باین دراز نمی پسید که چرا فرمود  
 که این اشرفیا قیمت گندمیست که میان او و بزرگانش مشترک بود و همه خود را زیاد  
 کیل کرد و گرفت و مال آنها را انحصار نیست حضرت امام حسن مکرری فرمود که راست گفتی  
 و فرزند پس با حق گفت که این کیسه را اید و در و چیست کن که ای صاحب انش برسانند که میخواهم  
 و اینها حرام است بعد از آن فرمود که آن هجده که آن پره زن برای ما فرستاده است  
 بیاور احمد گفت که آنرا در میان خرچین بنیان کرده بودند و فرستادیم که بیاوریم و در  
 که بیاورد پس حضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که ای سعدی چه مطلب آورده گفتیم  
 شوق ملازمت تو مرا آورده است فرمود که آن مسائلی که داشتی چه شد گفتیم حاضرست فرمود  
 که از تو ششم پسر آنچه میخواهی و اشاره بحضرت صاحب الامر فرمود گفتیم ای مولای فرزند  
 مولای من روایت بمارسیده است که حضرت پیغمبر امر طلاق زنان خود را بختیار حضرت  
 امیر المومنین صنوات الله علیه گذاشت حتی آنکه در روز جمعه حضرت امیر رسول فرستاد  
 بنزد عالیشان فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی بآن غش و فریبی که از تو صادر شد  
 و فرمود، ان خود را بجهالت و ضلالت هلاکت انداختی اگر دست ازین عمل بر میدار  
 فبما و الا ترا طلاق میگویم این چه طلاق بود که بعد از وفات بانحضرت منقوض بود حضرت  
 صاحب الامر فرمود که حق تعالی نشان زنان پیغمبر را عظیم گردانیده بود و ایشان را البقر  
 مادر مومنان مخصوص ساخته بود و حضرت رسول بحضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود  
 که این شرف برای ایشان باقیست تا مطیع نبدا باشند و هر یک از ایشان که بعد از  
 این است خدا کند و بر تو خرج کنند و او را طلاق بدارند و بنیاد از بعد

از آن پرسیدیم که یابن رسول الله را خبر ده از تفسیر این آیه که خداوند عالمیان بحضرت موسی میفرمود  
که فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی که ترجمه ظاهر لفظش اینست که کن  
تعلین خود را بپایه سستی که تو در وادی پاکیزه که نام طوی دارد بپایه سستی که اتفاق ملاست که  
آن حضرت از پوست مرده بود و لهذا خدا امر فرمود که بکنند حضرت فرمود که هر که این سخن را میگوید  
بر موسی اقترا بسته است و او را بار تبه نبوت جابل و اسسه است زیرا که خالی ازین نیست  
که نماز موسی در آن تعلین جائز بود یا نه اگر نماز جائز بود و پوشیدن نیز در آن بقوه جائز  
خواهد بود هر چند آن مکان مقدس و مطهر باشد و اگر نماز در آن جائز نبود پس چگونه حلال  
و حرام را نمیدانست و جابل بود و چیزی که در آن نماز نمیتوان کرد و این قول کفر است گفتیم  
پس شما معنی آیه را بفراوانید فرمود که موسی در واد مقدس قرب بود و گفت خداوند من  
محبت را برای تو خالص گردانیده ام و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام و محبت زن تو فرزند  
هنوز در دلش نبوده بود که برای ایشان آتش سیرد و لهذا حق تعالی فرمود که محبت  
اهل لا از دل بدر کن اگر محبت تو از برای ما خالص است و دل تو از خیال دیگران مطهر است  
و در وادی مقدس محبت ما ثابت قدمی پس تعلین کنایه ازین محبت است چنانچه بعضی موبد  
این نقل کرده اند که در عالم خواب که چنین باشد با نظر می آید کفش مثال زن است و کعبه  
که خواب می بیند که کفش او را زد و بر دوشش میزد و پانزده و در میشود و سعد گفت که دیگر  
پرسیدیم از تاویل کعبه معنی فرمود که این حروف از اخبار خیب است که خدا بحضرت  
از کربا خبر داده بود و بعد از آن بحضرت رسول اعلام فرموده است و پیش این بود که حضرت  
فرمود که از خدا طلب کرد که اسماء مقدسه آل عبا را با تعلیم نماید که در شانده بانها پناه برد  
پس جبرئیل آمد و اسماء ایشان را تعلیم آنحضرت نمود پس چون حضرت که بیا نام محمد و  
و قاطره حسن صلوات الله علیهم را یاد میکرد و هم او بر طرف میشد و چون نام مبارک  
حضرت امام حسین را یاد میکرد و گریه بر او مستولی میشد و ضبط خود نمی توانست کرد با  
روزی مناجات کرد که خداوند اچرا نام آن چهار بزرگوار را که بزرگان میراثم نموده

من ذائقه مشهور و معروف و نام آن عالمی خدا را که در کتب کتب غمهای من بجهان می آید و مراد از  
 گریه طاقت نبرایم پس خداوند عالم قصه شهادت و مظلومیت آن جناب را باز کرد تا دلی فرمود و گفت  
 که بیفک پس کافی اشاره نابع کر بلاست و باها که قدرت الهامه سید انبیاست و یازید که کشته شد  
 و ظالم ایشان بود و عین عطف و شفقت ایشانست در آن صحرا و صحرای ایشانست چون که در کتاب  
 قصه و در دنا که راستی صد و زار از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه  
 و زاری و ناله و تیرا رسی شد و مرثیه بر مصیبت آن حضرت میخواند و میگفت ای آید اصل تبرین  
 خلقت را مصیبت غیر از مدش بدر خواهم آورد آیا بای چنین مصیبتی را بساحت عزت  
 او راه خواهی داد آیا لعین و فاطمه جامه این مصیبت را خواهی پوشاید آیا چنین مردود  
 را بمنزل رحمت و جلال ایشان در خواهی آورد و بعد از این سخنان میگفت ای مروتی زیدی  
 که امت فرما که در پیر کینه من با در روشن شود چون چنین فرزند که امت فرمانی را گرفته  
 محبت او گردان پس چنین کن که دل من در مصیبت آن فرزند چنان بدر آید که دل محمد صلیب  
 و میرای فرزندش بدر خواهد آمد پس بعد از آن تعالی با حضرت سجده کرد که امت فرمود و مانند  
 حضرت امام حسین علیه السلام بشهادت فائز گردید و حضرت یحیی علیه السلام در شکم مادر بود و حمل  
 حضرت امام حسین علیه السلام در شکم مادر بود پس عرض کردم که بفرما که دلیل حبسیت بر اینک است برای خود و نام  
 اختیار نمیتواند کرد و فرمود که ای اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشند یا اما که  
 احوال ایشان باشد گفت ای ای که موجب صلاح ایشان باشد فرمود که چه میداند که باعث صلاح  
 ایشان خواهد بود و حال آنکه از خمیر او خبر ندادند گاه باشد که گمان کنند که مصلح است و آخر  
 ظاهر شود و از همین علتست که مردم نمیتوانند بر آن خود را بایستین نشانید پس فرمود که محبت  
 نمایند این مطلب برای تو برانی بیان نمایم که عقل تو آنرا قبول کند بگو که پیغمبر آن که خدا مخلوق  
 فرستاده و ایشان را از میان خلق برگزیده و کتابا بابر ایشان فرود فرستاده و ایشان را موعود  
 الهی و عصمت گردانیده علمهای هدایت است اند و اختیار جمیع است را از ایشان بتریدند  
 و موسی و میسر از جمله ایشانند آیا جانت نیست که با و فر عقل و کمال عالم ایشان یکسانی را

ارمیان است اختیار کنند بخوبی لقبل خود برگزیده ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که او  
 مومن است گفتیم نه فرمود که مومنی کلمه خدا با کمال عقل و علم و منزلت و همه بر او از ایمان قوم خود و  
 بزرگان لشکر خود و هفتاد و کس را اختیار کرد که با خود بطور بره که همه را مومن میدانست و مخصوص  
 و معتقد بیشتر ایشان را و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند چنانچه خدا حال ایشان را بیان فرمود  
 است پس هرگاه برگزیده خدا کسی را اختیار کند بگمان اینکه صلاح نیست و افسوس ظاهر شود  
 پس چه اعتماد باشد بر مختار و برگزیده عوام ناس که خبر از ما فی الضمیر مردم ندارند و مباحران  
 و انصار که بر سر مردم اطلاع ندارند پس میاید که امام از جانب کسی منصوب شود که عالم انبیاء  
 و خفیات امور است بعد از ان با عجز از فرمود که اسی سعدی میگویم تو میگفت که حضرت رسول  
 ابو بکر را بر شفاعت بنابر برود چون که میدانست که او خلیفه است مبادا کشته شود چرا و جواب  
 گفتی که شاره وایت کرده اید که پیغمبر فرمود که خلافت بعد از من بیست سال خواهد بود و این سی  
 سال را بعد چهار خلیفه قسمت کرده اید پس بگمان ناسد شما این هر چهار خلیفه بر حق اند  
 پس اگر اینچنین باعث بریدن لغا برود میبایست که همه را با خود لغا برد و بنا بر آنکه تو میگوئی  
 آنحضرت در باب آن سه خلیفه دیگر تقدیر کرده و شفقت بر ایشان را ترک کرده و حق ایشان را  
 سبک نموده است و اینجا تخصم تواند بود پس سید که اسلام ابو بکر و عمر بطبع بود یا بیک است چنانچه  
 که طوطا بود اما برای طمع دنیا زیرا که ایشان با کفر و یهود مخلوط بودند و ایشان از روی  
 تو ریت و کتابها خود احوال محمد را بر ایشان خواندند و می گفتند که او بر عرب تسلط  
 خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاهی او از بابت پادشاهی نجات نص خواهد بود  
 اما دعوی پیغمبری خواهد کرد و از کفر و عناد میگفتند که پیغمبر نیست اما بدو رخ بر عرو  
 خواهد کرد و چون حضرت دعوی رسالت فرمود ایشان از روی گفتند پس و نظایر این  
 گفتند از برای طمع اینکه شاید دلائی و حکومتی حضرت با ایشان بدید و در باطن کافر بودند  
 و چون در آخر احوال پیش شدند با منافقان بر بالایی عقیده یافتند و نهضت خود را بستند  
 که کسی ایشان را نشناسد و تنها انداختند که شتر آنحضرت را رم دهند و حضرت را با آن کشند



پس خدا جبرئیل را فرستاد و پیغمبر خود را از شرف ایشان حفظ کرد و فرمودی تمام استند را ساندید و  
ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیر المؤمنین از روی طمع بطاهر بیعت کردند که حضرت  
بهر یک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهند و چون مایوس شدند بیعت را شکستند و خروج کردند  
و بجای اصل خود در دنیا و آخرت رسیدند سعد گفت که چون سخن تمام شد حضرت امام حسن علیه السلام  
علیه السلام بر آن نماز برخاستند و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بایشان برخاستند  
و من بگشتیم پس احمد بن اسحاق را در راه دیدیم که گریان می آید گفتم چرا و می آید می و گفتم  
چسبیت گفت آنجا که حضرت فرمودید پیدایش گفتم باک نیست به و حقیقت حال را بگفته  
عرض کن پس گفت و خندان بر گشت و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد و گفت همان  
جامه را دیدیم و در زبیر پای حضرت افتاده بود و در ویش نماز میکرد و سعد گفت که حملای کنیم  
و چند روز در آنجا بودیم هر روز بجز یک وقت بیست و نه و حضرت صاحب الامر را نزد حضرت  
مازنت میکردیم پس چون روز دوازدهم شد من را اخذ بادی و مروی را از اهل قم بخیرت آنحضرت  
رفتیم و احمد در خدمت ایستاد و گفت یابن رسول الله رفتن من نزد یک شده و سخت  
مفازت تو بسیار دشوار است از خدا سوال میکنم که صلوات فرستد بر حاجت مصطفی و بر  
پدرت مرثی و بر مادرش سیده النساء و بر بهترین جوانان اهل بیست پدر و عمویت و بر  
آنکه طاهرین پدرانت و بر تو صلوات فرستد و بر فرزندان و آنکه خدا طلب مینمایم که آن  
ترا رفیع گرداند و دشمن ترا منکوب گرداند و این آخر ویدن ما نباشد جمال ترا چون این  
گفت حضرت گریست چند آنکه قطرات گریه از روی مبارکش فرو ریخت و فرمود که ای  
پسر اسحق در و عانیاده مطلب که درین بر شوق بجز از رحمت الهی خواهی رفت احمد  
چون این را شنید بیوش شد چون بوش آمد گفت از تو سوال مینمایم بخدا و بجز رحمت  
جبرئیل که مرا مشرف سازد بجایه که کفن خود کنیم پس حضرت دست بر سینه خود زدند  
و سینه در هم بردار و در و فرمودند که این را بگیر و از محرابین نزد خیر خود میکنی کفنی  
که طلبیدی بقره خود رسید و نزد نیکوکاران را خدا صلوات نمیکند سعد گفت که چون بر شوم

و بسبب فرسخ منزل حلوان رسیدیم احمد بن محمد بن ابی صبیح او را حاضر شد که از خود تا اسیر و کلا  
 شد و چون بجلوان رسیدیم در کاسه انار فرو دادیم پس احمد بن محمد بن ابی صبیح را طلبید که جلوان  
 می بود و بعد از زمانی گفت همه بدیدم مرا تنها گذارید و ما هر یک چپ خود و کشتیم چون  
 نزد یک صبح شد چشم کشودم کافور خادم حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه را  
 دیدیم میگوید که خدا شما را صبر نیکو بدید و نصیب احمد بن محمد بن ابی صبیح را نصیب  
 برای شما خیر کرد و انداز غسل و کفن احمد فانی شدیم به خیرید و او را دفن کنید که او از هم  
 شما که اسی تر بود و نزد امام و پیشوای شما این را بگفت و ما از نظر غائب خدا پسین سوختیم  
 و با گریه و نوحه او را دفن کردیم رحمه الله تعالی حدیث هشتم محمد بن بابویه قمی رحمه الله  
 علیه روایت کرده است از ابوالادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری میگویم  
 و نامه ای آنحضرت را بشهر مایسرم پس روزی در عیاری که دران مرض بجام بقا و تحال  
 فرمودند بخدمت انتخاب رفتم نامه چند نوشتمند بکدامین و فرمودند که بعد از پانزده روز  
 باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مراد دران  
 وقت محصل خواهند داد ابو الادیان گفت که ای سید پرگاه که این واقعه با تو رود و پدر  
 ابراهیم است با کیست فرمود که هر که جواب نامهای مرا از تو طلب کند او امام است بعد از  
 من گفتم دیگر علامتی بغیر از فرمود که هر که بر من نماز کند او جانشین من است گفتم دیگر بفرمود  
 که هر که بگوید که در میان چه چیز است او امام شماست و گفت که محبت حضرت مانع نشد  
 مرا که ببرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم فامه را با اهل حلوان رسانیدم و چون  
 از شهر برگشتم و چنانچه فرموده بود روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای شیون  
 از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود و چون بدر خانه آمدم جعفر گذاریدیم که به  
 در خانه نشست است و شیعیان بر گرد او برآمده اند او را عزیت بوفات پیران و بیعت  
 با امامت میگویند پس من در خاطر خود گذرانیدم که اگر این امام است پس امامت نوع  
 دیگر شده است این فاسق که اهل بیت امامت دارند زیرا که او را بیشتر میشناسم که



شریف خود و در تار میبخت و طنبور میبخت پس پیش رفتیم و تفریت و تنیبت هفتیم هیچ سوال از من  
 نگردید و درین حال عقید خادم بیرون آمد و بجهت خطاب کرد که ای سید برادرت را بکفن کرده اند  
 بیا و برادر نماز کن جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند و چون بصبح خانه رسیدیم  
 دیدیم که حضرت امام حسن عسکری را کفن کرده بر سر کافش گذاشته اند پس جعفر پیش استاد  
 که بر برادر اهل نماز کند چون خواست که بگریه بگوید طفل گندمگون پجیده موسی کشاده دندان  
 مانند باره ماه بیرون آمد و در آغوش جعفر را کشید و گفت ای عموی من با کیست که من برادر او  
 ترم نماز میبرد خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و زنگش متغیر شد و آن طفل پیش استاد  
 و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی دفن کرد و متوجه  
 من شد و فرمود که ای ابروی بدیده جواب نامها که با کیست پس نامها را تسلیم کردم و در  
 خاطر خود گفتم که در نشان از آنکه حضرت امام حسن فرموده بود و ظاهر شد و یک علامت  
 مانده است پس بیرون آمدم حاج و شایع جعفر گفت برای آنکه محبت برادر تمام کند که او  
 امام نیست که بود آن طفل جعفر گفت که والله که من هرگز او را ندیده بودم و نمی شناسم  
 پس درین حال جماعتی از اهل قم آمدند و سوال کردند از احوال حضرت امام حسن عسکری  
 چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند  
 بسوی جعفر پس نزد یک رفتند و تفریت و تنیبت دادند و گفتند با ما نامه و ما  
 چند هست بگو که نامها از چه جماعت است و ما لها چه مقدار است تا تسلیم نمایم جعفر  
 بر داشت و گفت مردم از ما علم خبیث میخواهند در آن حال خادم بیرون آمد و از جانب  
 حضرت صاحب الامر گفت باشما نامه فلان شخص فلان فلان هست و بمیانی هست که در آن هزار  
 اشرفی هست و در آن هیان ده اشرفی هست که طلا را روش کرده اند آن جماعت نامها را  
 و ما لها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامها و ما لها را  
 بگیرد ای او امام را با کیست و مرا حضرت امام حسن عسکری همین میباید بود پس جعفر  
 کدآب رفت و نزد معتقد که خلیفه بود آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد و معتقد

خدیو نگاران خود را فرستاد که مصیقل کنیز حضرت امام حسن را گرفتند که آن طفل را با نشان بر  
 او انکار کرد و از برای رفع مظنه ایشان گفت محله دارم من از آنحضرت باین سبب ایستاده  
 اسب الشوارب قاضی پرسیدند که چون فرزند مقتول شود یکشنبه با گاه عبداللہ بن سحیح وزیر مرد  
 و صاحب الزنج در لصبه خروج کرد و ایشان بجال خود در ماندند و کینه از خانه قاضی بخانه  
 خود بازگشت شیخ طوسی علیه الرحمہ بر اوایت دیگر از شیعین روایت کرده است که معتمد خلیفه  
 فرستاد و مرا بادی و نفر دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یک دو اسب یا خود برداریم و یک را اسب  
 شویم و دیگر را بجنبید یک شیم و یکبار بنجیل برویم بسیار مره و خانه حضرت امام حسن بکری  
 را با نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید غلام سیاهی بران در شسته است پس داخل  
 خانه شد و هر کرا در آن خانه بپایید سرش را برای من بیاورد پس چون بدر خانه حضرت  
 رسیدیم در درون غلام سیاهی شسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و می یافت  
 پرسیدیم که کس درین خانه هست گفت صاحبش هیچ گونه ملتفت نشد بجانبا و از ما  
 پرده نگرفت پس چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل درگاه  
 پرده مشاهد کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا اسما از دست کارگر  
 بدر آمده و در خانه هیچکس نبود چون پرده را برداشتیم حجره بزرگه بنظر آمد که گویا در  
 آن در میان آن حجره ایستاده است و در رفته های حجره حصیر برده آب سیر شده  
 و بر بالا آن حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب بیات و مشغول نماز است  
 و هیچگونه بجانبا مالقات نمود و احمد بن عبداللہ با در حجره گذشت که داخل شود و درین  
 آب خرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز نکردم و او را بیرون آوردم و در پیش  
 شد بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس فقی بگیرا راده کرد که داخل شود و حال او نیز  
 برین منوال گذشت من متحیر گاندم و زبان بجزر خواهی نشود و گفت معذرت می طلبم  
 از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدام الله که منم که نزد می آیم و از حقیقت جان  
 مطلق ننوردم و اکنون تو به میکنی لبسته خدا ازین کرد و از پسین بهم وجه متوجه گفتار را

نشد و مشغول نماز بود و ما را مدتی غایب بود و در دل بهر سید و بزرگوار معتقد انتظار مای کشید  
 و بدید بانان صفارش کرده بود که در هر وقت که برگردیم ما را خبر داد و بزرگوار در میان شب سید  
 در بانان ما را بردند و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من با و کیس ملاقات  
 کردید و با کیس حرف گفتید گفتیم پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر شنوم که یک کلمه از این افتد  
 بدگیره نقل کرده اید هر آنکه همه را گردن بنهیم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم که دیگر بعد  
 از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی گفت  
 من همراه بودم که سیما غلام خلیفه بسمرن آمد و در خانه حضرت امام حسن عسکری را  
 شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر صلوات الله از خانه بیرون آمد و بزرگوار  
 در دست مبارک داشت و سیما گفت که چپ میکنی در خانه من سیما بر خود بلزید و گفت جعفر  
 که آتایم گفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از دست ما بر میگرددیم پس آن خانه  
 بیرون آمد علی بن قیس را و سی حدیث میگوید که یک از خادمان خانه حضرت بیرون آمد و من از او  
 پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرده که آیا راست است گفت که ترا خبر داد و گفتم یک از لشکریان  
 خلیفه گفت هیچ خبر در عالم مخفی نماند حدیث هشتم شیخ معتقد حسن بن سلیمان در کتاب  
 منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سوال کردم از حضرت  
 امام جعفر صادق علیه السلام که آیا آنکه مردم انتظار ظهور او میکنند و امیدوار فرج او  
 هستند یعنی مهدی صاحب الزمان وقت معلوم معینی برای خروج آنحضرت هست فرمود که حق تعالی  
 ابا نموده از نیکو برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیا نه  
 که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است بگلی در قیام آنحضرت  
 نازل شده است و هر کس که برای ظهور مهدی باوقتی تعیین فرماید و یا خود را با خدا در غیب  
 شریک گردانیده است و دعوی اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت که اسی مولای من  
 چگونه خواهد بود و ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که به خبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش  
 هر چه آید و در آسمان منادی با هم و کنیت و بیشتر ندا کند تا آنکه حجت شناخت او بر خلقت



ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیاید بسوی من پس حق تعالی صدقه آنحضرت را  
 برساند ایشان و بر هر جا که عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر جا که پدیده باشند پس بشنوند  
 همه بیک آواز پس یکی متوجه خدمت آنحضرت شود و بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت  
 و در بامین رکعت و مقام پس عمو که از لوز بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر کس که بر روی  
 زمین باشند از آن روشنی پدید آید آن لوز در میان خانهای مومنان در آید و جانهای ایشان  
 بآن لوز فرج یابد اما ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردد دیده است پس چون مشیوه صد و سیصد و  
 تن که بطالارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمت ایشان ایستاده باشند  
 پس پشت بکعبه و دهر دست خود را بکشاید و مانند دست موئی از لوز عالم را روشن کند پس  
 گوید هر که یا این دست معیت کند چنان است که با خدا معیت کرده است پس اول کسی که دستش را  
 بپسندد با او معیت کند چنانکه با خدا معیت نماید پس چنانچه جن بشرق معیت  
 برسد پس سیصد و سیصد تن نقیبا بپایست سرفراز گردند آنگاه مردم که فریاد برآوردند  
 که گیسیت این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جا عقند انبیا که با او نیکو معیت کنید  
 که همان صاحب بزم است که داخل گردید که هیچ یکی از اصحابش را نمی شناسید گویند  
 که نمی شناسیم هیچ یک را اگر چه اهل کرب و حیا کس از اهل مدینه که انبیا را بنام و نسب  
 می شناسیم و این معیت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش  
 قرص آفتاب منادی بآواز بلند ندا کند که اهل آسمان و زمین بشنوند که ای گروه خلافت  
 این مهدی آل محمد است و بنام کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را با امام حسن عسکری  
 پدرش امام یازدهم و دیگر پدران زبیر که ارشاد البشاره و تاحسین بن علی علیه السلام  
 یا او معیت نمایند تا هدایت بیاید و مخالفت امر او ننمایند که گمراه میشوید پس اول کسی که  
 در آرا بیک میگردد و حاجت میکند ملائکه اند پس مومنان جن پس سیصد و سیصد نفر که  
 نقیاسی آنحضرت اند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشه از خلافت نمیدانند  
 مگر آنکه آن صدق میشوند و متوجه میشوند خلافت از شداد و صحرا تا دوریا و بیا بانا پس چون

نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان ندانند که پروردگار شما در وادی الیاس  
ظاهر شده است و او عثمان بن حنیسه است از فرزندان یزید بن معاویه علیه السلام با وجعیت نماید تا  
هدایت یابید و مخالفت کنید که راه شود پس ملاکه و بن و نقبا همه او را انگذیب کنند و دانند  
که او شیطان است و گویند که شنیدیم اما یاد نکردیم پس هر صاحب شک و منافق و کافر که  
باشد بعد از آخر از راه برود و در تمام آن روز حضرت صاحب الامر پشت بکند داده گوید  
که هر که خواهد که نظر کند آدم و شیت و نوح و صالح و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یونس و  
عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با من است و هر که خواهد نظر کند یحیی و عیسی  
و حسن و حسین و ائمه از وریت حسین پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سوال کند که علم  
همه نزد من است و آنچه آنها مصلحت دانسته و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی  
و صحف پیغمبران را میخواهد باید از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیت را بخواند  
است آدم و شیت گویند انیسست ما الله صحف آدم و شیت که در آن هیچ تغییری راه نیافته  
و خواند بر ائمه آن صحف آنچه نمی دانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و کور و ارمی  
و انجیل عیسی و زبور داود علیه السلام را پس حکما این ملتها همه شهادت دهند که انیسست  
ان کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده و تغییری نیافته است و آنچه از ما فوت شده بود و بها  
نرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن را بنحوی که حق تعالی بر حضرت رسول  
نازل ساخته بے آنکه تغییری تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنا می دیگر شده پس درین حال  
شخصی باید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت برگشته باشد و بگوید که ای سید من منجم  
بشیر امر کرد مرا ملاکه از ملاکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی  
پس حضرت فرماید که قصه خود را و بشارت را برای مردم نقل کن بشیر گوید که من بر اویم  
در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم و قیارا از دشمنان تا بغداد و کوفه را خراب کردیم  
و مدینه را خراب کردیم و بنهار او رسیدیم و استرمامی ما در میان مسجد مدینه گریه می کردند  
پس بیرون آمدیم و مجروح لشکر با سید هزار کس ملودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم



و اهلش را بقتل رسانیم پس چون لاجرای بیدار رسیدیم که در حواله مدینه طایفه است آخر شب فرمود  
 آمدیم پس صدای از آسمان آمد که ای بیدایا کمال گردان این گروه ستمکاران را پس زمین گمانه شد  
 و تمام لشکر را با چهار پایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی بر سر زمین نماند بغیر از کز  
 و برادر و مردم ناگاه مکه بنزد آمد و رویا که ما را به پشت گردانید چنانچه منی پس با برادر و  
 گفت ای مدبر و بسوی سفید فطنون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد  
 و خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی در بیدار کمال گردانید و با من گفت که ای بشیر ملحق شو  
 بحضرت مهدی در که او را بشارت ده هلاک شدن ظالمان و تو بکن بر بخت آنحضرت  
 که تو به ترقبول میفرماید پس حضرت دست مبارک بر وی بشیر بالهدی و بحالت اول برگرد و دو حضرت  
 بیعت کند و در لشکر آن سرور بسیارند مفضل پرسید که ای سید من ملائکه جن  
 در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بے و اللہ ای مفضل و بالیشان گفتگو خواهند کرد  
 چنانچه مردی با اهل دیار آن خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه جن با او خواهند بود  
 فرمود که بے و اللہ ای مفضل و آنحضرت با آن گروه فرود خواهد آمد در زمین حجت ما بین  
 نجف و کوفه عدد اصحابش در آنوقت چهل و شش هزار ملائکه خواهند بود و شش هزار از  
 جن و بر دایت دیگر چهل و شش هزار از جن و خدا با این لشکر او را بر عالم طفر خواهد داد و مفضل  
 پرسید که آنحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشانرا بکشت و در عظمت نیکو بخت  
 نماید پس چون اطاعتش نمایند تنه از اهل بیت خود را خلیفه گردانند بر ایشان و بیرون آید  
 و متوجه مدینه طایفه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند از بنا  
 که حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام گذاشته بودند بنا میکند و از نو میسازد و بنا می  
 فلانرا در که مدینه و عراق و سائر اقالیم خراب میکند مسجد کوفه را خراب میکند و از اساس  
 او را بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که هر که آنرا بنا نموده ملعون است مفضل پرسید که در که  
 منظمه اقامت خواهند نمود فرمود که نه اسی مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جایز  
 خواهد کرد و چون از کای بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت

باز بسو ایشان معاودت نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سرورند ویرانکننده و گریان تضرع  
 کنند و مگویند ای محمدی آل محمد بچشمین کوفه بار قبول فرما پس ایشانرا بپند و پند از عقوبات دنیا و آخرت  
 ترسانند و از اهل مکة شخصی را بر ایشان و آنکه کند و برون آید باز آن دال را بکشند آنگاه بایست  
 خود را از جن و لقب بسو ایشان برگردانند که با ایشان بگویند که برگردند بجن پس هر که ایمان  
 بیاورد و او را بچشد و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانند پس چون عسکری و زائر بسو مکة باز  
 گردند از صد کسی که کس ایمان نیاورد و مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی محل  
 اجتماع مومنان کجا خواهد بود فرمود که پاسی تخت آن حضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان  
 و مجلس مسجد کوفه خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود و محل جمعیت المال و قیمت  
 عنایتها مسجدی در مدینه خواهد بود پس مفضل پرسید که جمیع مومنان در کوفه خواهند بود و فرمود که بل  
 یا مفضل و الله که هیچ مومنی نباشد مگر آنکه در کوفه یا در محله کوفه باشد یا در محله مکه یا در محله  
 کوفه باشد و در آن زمان قیمت جاکه خواهد بود یک گوسفند در کوفه و دویزار در مدینه باشد  
 و در آن زمان شهر کوفه و سعیش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی سجد فرسخ باشد و قصر مکه  
 کوفه بکر بلاسی محله متصل گردد و در حق سحانه و شعله کر بلا را پناهند و جایگاه بزرگ گردانند و  
 محل آمدن ملائکه و مومنان باشد و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلندتر بگردانند  
 و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مومنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را  
 به آئینه بیک و حاصل هزار مرتبه ملک دنیا با و عطا فرماید پس حضرت صادق آهی کشیدند  
 فرمودند که اسی مفضل بدرستی که بقعهای زمین با یکدیگر تفاخر کردند پس کعبه معظمه بکر بلا  
 نخر کرد حق تعالی و حی نمود و کعبه که ساکت شود و نخر کن بکر بلا بدرستی که آن بقعه مبارکست  
 که در آنجا ندا می آید انا الله از شجره مبارکه که بر سر آن رسید و آن همان مکان بلندست  
 که مریم و عیسی را در آنجا جای داد و در موضع که سر مبارک حضرت امام حسین صلی الله علیه و آله  
 علیه را بعد از شهادت شمشیر در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت  
 غسل داد و خود را در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه است که حضرت رسول از آنجا بیرون



نمود و خیر در بخت و رحمت بجایان برای شیعیان داد و انجا همیاست تا اقامه شدن حضرت قائم  
 افضل پسید که ای سید من پس مهدی دیگر بجای آمد و خواهد شد فرمود که بسبب مدینه جز در رسول  
 چون دارد مدینه شود امری عجیب از و ظهور آید که موعود شیعی هر منان و خواری کا فزان باشد  
 تنفضل پسید که آن چه امرست فرمود که چون بنزد قبر جبرگوار خود رسد گوید که ای گردن خوار  
 این قبر جبر من رسول خداست گویند بجای مهدی آل محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند  
 گویند که در صحابہ بدران و در بنو ابی ابرو بکر و عمر پس حضرت صاحب الامر در حضور خلق بار و  
 صلوات بر که کیست ابوبکر و کیست عمر و بچه سبب ایشان را از میان جمیع خلائق با جدم دفن  
 کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در بنیام دفن شده باشد پس مردم گویند ای مهدی آل محمد  
 عیال ایشان در بنیام مدفن نیست ایشان را برای همین در بنیام دفن کرده اند که خلیفه رسول  
 و پدر زمان آنحضرت بودند پس فرماید که آیا کسی هست که اگر بنید ایشان را بشناسد گویند بے  
 باصفتی شناسیم باز فرماید که آیا کسی شک دارد در نیکو ایشان در بنیام دفن شوند گویند پس  
 بعد از مدتی در امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر برد آورند پس هر دو را بیدان  
 تازه میرون آورند همان صورت که داشته اند پس فرماید که گفتند از ایشان بپشاندند و ایشان را  
 سحابت کشند بر دخت نشیکه پس بر آسمان حلق در حال آن دخت میترسند و برگ بر آید و در  
 شناختن ایشان بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته اند گویند که پس نیست و الله شرف  
 و بزرگ و ما را سنگار شدیم بحسب ایشان و چون این خبر منتشر کرد و هر که در دل بقدر حبه  
 از محبت ایشان داشته باشد حاضر شوند پس منادی از جانب صاحب الامر کند که هر که این  
 دو معصوب و پدر و بنیام حضرت رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شود  
 و یکی با بایستد پس خلق در طافه شدند یکدیگر و دستار ایشان و یک نفرین کنندگان بر ایشان  
 پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که بنیامی جوئید از ایشان و گردن بعد از آب  
 اگر نتواند میشود ایشان جواب گویند که ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را  
 نزد خدا قرب و منزلت هست از ایشان بنیامی نکردیم چگونه از دستار شود از ایشان

در حال آنکه امارت بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد و دستیم که مقرب درگاه حق از ملک آن تو نیز ابریم و از  
 هر که جوایمان آورده است و از هر که با ایشان ایمان نیاورده و از هر که ایشان را بدین خواری  
 بدر آورد و برادر کشید پس حضرت مهدی صلوات الله علیه بر ما میاید با وسیع بلکه بر ایشان و زود  
 و بهنگی را بهلاکت رساند پس بفرماید که آن مدد موعود را از درخت بزیار آورند و ایشان را انبیا  
 آتی زنده گرداند و امر فرماید خلافت را که بهنگی جمع شوند پس هر یکی دو کفتری که از اول عالم آفرینند  
 گناهش را بر ایشان لازم آورد و مثل زدن سلطان فارسی و آتش افروختن بدرخانه  
 امیر المومنین و فاطمه حسن و حسین علیهم السلام بر سر سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن  
 و شستن امام حسین در اطفال و سپردن دیار آن او علیهم السلام و امیر کردن قدرتیت رسول  
 در سختن خون آل محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجه که حرام  
 جماع شده و هر سود و حرامی که خورده شده و هر گناه و ظلم و جور که واقع شده تا تمام  
 قائم آل محمد بر ربه ایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراض نمایند زیرا که اگر در روز  
 اول محبت خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید که از برای مظلوم هر که حاضر  
 باشد از ایشان قصاص نمایند پس ایشان را بفرماید بر درخت بکشند و آتش را بر سر فرماید که  
 از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند و درخت و بادیرا امر فرماید که خاکستر ایشان را بر  
 پا باشد متفضل گفت که ای سید من این آخر عذاب ایشان خواهد بود و فرمود که پیهات  
 ای مفضل و الله که سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر امیر المومنین  
 و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین بنیید که با جمیع ائمه بدری بهنگی زنده خواهند شد و هر که  
 انجمن محض خالص داشته باشد و بر که کافر محض نبوده بهنگی زنده خواهند شد و از برای  
 جمیع ائمه علیهم السلام و مومنان ایشان را عذاب خواهند کرد و حتی آنکه در شبانه روزی  
 هزار مرتبایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا بر جای که خواهد ایشان را برود و عذاب  
 گرداند پس از آنجا حضرت مهدی علیه الصلوة و السلام متوجه کوفه شود و در مابین  
 کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار از ملک و چهل و شش هزار از جن

و سید و سینه تن از لقب افضل پسید که زود را که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود  
 فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و در آنجا سید که در آنجا ساکن باشد از عذاب زود  
 و عذاب منسوب از علمهای که از نزد یک و دو و ستوجه آن بگیرد و الله که بر آن شهر نازل شود  
 اصناف عذابها نیکه بر امتیای گذشته نازل شده است و عذاب چند بر آن نازل شود که بشما  
 ندیده باشد و گوشتها نشیند باشد و طوفانیکه برایش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود  
 و الله که یک قتیته چنان آبادان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانها و صرا  
 بهشت است و دخترانش حورالعین اند و پسرانش ولدان بهشتند و گمان کنند که خدا روزی  
 نندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر از افراد رسول  
 و حکم ناحق و گویا اسی نامق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق  
 ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آن را باین فتنه و لشکرها  
 بمرتبه که اگر کسی گذرد نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است پس خبری که چنان خوش  
 روی حسینی بجانب دلم و قزوین و باو از نصیحت انداخته که بفریاد رسیدای آل محمد مضطر  
 بیچاره را که از شما یاری میطلب پس اجابت نمایند و در آنجا می خداید طالقان که چنان  
 از فقره و نه از طلا بلکه مردی چند مانند پارای آهن در شجاعت و عزم و صلابت بریاد و  
 اشتب سحاب همه گل و پیچ و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آید و رفته که اکثر زمین  
 را از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود و باو خبر میرسد که مهدی و صاحب  
 نیز یک کوفه رسیده اند پس با صاحب خود میگوید که بیایید برویم و بینیم که این مرد کیست  
 چه میخواهد و الله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش آنست که بر صاحب خود  
 ظاهر سازد و حقیقت آن حضرت را پس حسینی در برابر حضرت مهدی می ایستد و میگوید که  
 اگر راست میگویی که تو فی مهدی آل محمد پس کجاست عصا جدت رسول خدا و گشتی  
 او بر دوزخ را که فاضل می نامیدند و عمامه اش را که سجده میکنند و پیش کبر بروج  
 نام داشت و تا تماش که غضبها میگفتند و استرش که ابد میگفتند و حمارش که لعین

می نامیدند و بر آن دو که مصحف امیر المومنین که به تغییر تبدیل جمع گردید پس همه را حضرت مهدی جعفر گردانان  
 حتی عصا آدم و نوح و تر که بود و صلیح و مجنون و ابراهیم و صالح یوسف و کلیل و تر از وی شعیب  
 و عصا موسی و تالوت موسی و زره دانه و انگشتری سلیمان و تاج او و اسباب عیسی میرا  
 جمیع پیوران پس حضرت مهدی عصا حضرت رسول را بر سنگ صلیبی نصب کند و در ساعت  
 درخت بزرگ شود که جمیع لشکر و زریسایه آن باشند پس حسینی گوید الله اکبر دست خود را  
 دراز کن که با تو بیت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که پس حسینی و جمیع  
 لشکرش بیت نمایند بغیر از جیل من از نظر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحف با در گردن جامی  
 کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی هر چند ایشانرا پند و موعظه  
 نماید سودی و بخشاید تا سر و ز پس فرماید که مهرا نقبل رب نند متفضل پس رسید که پس دیگر چه کار  
 خواهد کرد فرمود که لشکر را بر سر صفیای خود بفرستاد تا آنکه از دگر بدر روش و بر روی صخره  
 بیت المقدس فرج نمایند پس حضرت امام حسین ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و یقیناد و در وقت  
 که با آنحضرت شهید شدند که ریلا و هیچ رجعتی ازین رحمت خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق  
 اکبر امیر المومنین علی بن ابی طالب و برای اوقبه در نجف اشرف نصب کنند که یک انگش  
 در نجف باشد و یک در بصره و یک در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا همه بیستم  
 قندلیا و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون  
 می آید سید اکبر محمد رسول الله با هر کس که ایمان آورده است با آنحضرت از مناج و انصار و غیر  
 ایشان و هر که در جنگ با می آنحضرت شهید شده اند پس زنده میکنند جمعی را که تگزید آنحضرت  
 کرده بودند و شک میکردند و حقیقت او یار و گفته میکردند و میگفتند ساحر است و کاهن است  
 و دیوانه است و خواش خود سخن میگردد و هر که با او جنگ کرده باشند و نزاع کرده باشند و همه را  
 سجزای خود میسراند و همچنین بر میگردد اند یک کاپ از ائمه را تا صاحب الامر علیهم السلام و هر که  
 یاری ایشان کرده تا آنکه خوشحال شوند و هر که آنانرا ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت  
 بعد از وفار می دنیا مبتلا کردند و در آن وقت ظاهر میشود تا دلیل این آیه که میترجمش

درخت و نزدیک آن تن علی الدین استغفره و فی الارض تا آخر آیه مفضل پیسید که در  
الفرعون و امان درین آیه پیسیت حضرت فرمود که مراد ابو بکر و عمر است مفضل پیسید که حضرت  
رسول خدا و امیر المومنین با حضرت صاحب الامر فرمودند که بی ناچار است که ایشان جمیع  
زمین را بگویند و حق پشت کرده قاف را و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها را تا اگر هیچ موضعی از زمین نماند  
مگر آنکه ایشان بی نمایند و دین خدا را در انجا بر پا دارند پس فرمود که گویا غیبه نیم ای مفضل آنروز  
را که ما کرده امان نزد جد خود رسول خدا استاده باشیم و با حضرت شکایت کنیم از آنچه بر ما واقع  
شده ازین است جفا کار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بر ما رسیده از کذب و زندقه گفتاری ما  
و دشمنان ما و من کردن بر ما و ترسانیدن ما را بکشتن و در بریدن خلفای خود ما را از  
حرم خدا و رسول بشهرای ملک خود و شهید کردن ما بنهر و مجوس گردانیدن ما پس حضرت استیضاح  
فرمود و بفرمود که ای فرزندان من تا شل نشده است اینجا مگر اگر کسی شما پیش از شهادت نموده  
پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله علیها و شکایت کند از ابو بکر و عمر علیهما السلام و اگر کسی از  
من گرفتند و چنانکه مجتهد بر ایشان اقامت کردم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی  
برای فدا کردن گرفت و در حضور مهاجر و انصار و آب و دین نجس خود را بر آن انداخت و باره  
کرد و من بسوی قبر تو آمدم اسی پدر و شکایت ایشان را بگویم و ابو بکر و عمر بسقیف بنی ساعده  
رفتند و با منافقان و دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیر المومنین عصبه کردند  
پس چون آمدند که او را به معیت بر نداد ابا بکر و بنیرم بر عهد خاند جامع کردند که الهیت رسالت را  
بسوزانند پس من جدا کردم که ای عمر این چه جرئت است که بر خدا و رسول منیائی بخوانی  
بنیبر از زمین براندازی عمر گفت که پس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و هر  
دوئی از آسمان بیارند و عیال را بگو که بیاید و معیت کند و گرنه آتش سوزانم در خانه و  
همه را میسوزانم پس من گفتم خداوند بتو شکایت میکنم اینکه بنیبر تو از میان رفت و او متش  
کافر شدند و حق ما را عصب میکنند پس عمر جدا کرد و حرفهای احمقانه زنان را بگوید از خدا  
بنیبر و اماست را هر دو ایشان نداده است پس عمر تا زیاده دوست من شکست و در



بر شکر من زده و فرزندم محسن نام شش ماه از من سقط شد من فریاد میکردم که وای ایستاده و رسول الله  
 دختر تو فاطمه را در وضع گویند و ناز زیاد بر من میزدند و فرزندش را نشهید میکنند و خواستم که گیسو  
 بکشایم امیر المؤمنین زودید مرا بسینه خود چسبایند گفت ای دختر رسول خدا ایدرت رحمت  
 عالمیان بود بخدا سوگند میدهم ترا که مقصد از سرنگشتن در بر باسمان بلند کنی و آنکه اگر بکنی خدا  
 یک جنبه در زمین و یک پرنده در هوا زنده نگذارد پس بگشتم و از آن درود آواز شنیدم  
 پس حضرت امیر المؤمنین شکایت کند که چندین شب چنین بنحایت مجاهد و انصار رفتم از آنها می  
 که مکرر تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و تمهید  
 یاری کردند و چون صبح شد هیچک نصرت من نیامدند و بسبب محنت از ایشان کشیدم و قصه من  
 مثل قصه مارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزندان در بدر شکر قوم او را  
 ضعیف گردانیدند نزد یک بود که مرا بکشند پس صبر کردم برای خدا و آزاری چند کشیدم  
 که هیچ دمی تغییر از است آن تغییر مثل آن کشیده اند تا اگر مرا شهید کردند لغیرت عبدالحق  
 بن محمد پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه برخیزد و گوید ای جد بزرگوار من چون خبر شهادت  
 پدرم به یحویه علیه السلام رسیدند و ولد الزنار را با صدها بنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد  
 که مرا در بر آدم حسین و سایر برادران و امانی را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول  
 نکند گردنش را بزنند و سرش را بر ای معاویه بفرستند پس مسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را  
 نصیحت کردم و ایشانرا بجنگ معاویه خواندم بغیر از بیعت کس کسی جواب من نگفت  
 پس رو باسمان کردم و گفتم خداوند تو گواه باش ایشانرا دعوت کردم و از عذاب تو ترسانم  
 و امر نمی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من معترض شدند خداوند  
 تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم و ایشانرا گذاشتم و بنحایت  
 مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من گفتند اینک معاویه لشکری با بنابر بکوفه فرستاده است  
 و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال را بگناه کشته اند بیاتای ایشان جهاد  
 کنیم پس گفتم با ایشان که شمار او فای نیست و جمعی را با ایشان فرستادم و گفتم که معاویه



پس بخواند انا فتحنا لک فتحنا مبینا لیغفرک الله ما تقدّم من ذنبک وما تأخّر و  
 یتیم نعمت علیک و یجذبک صراطا مستقیما و ینصرك الله نصرًا عزیزاً  
 مفصل پرسید که چگانه داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حقیقت میفرماید که تا بیا مرز و از  
 برای توالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد ازین خواهد شد حضرت صادق  
 فرمود که ای مفصل رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد که خداوند گناهان شیعیان را ببرد پس طبن به طالب  
 و شیعیان نوزندان من که اوصیای من اند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من ببار  
 و مراد در میان بنی عباس سبب گناه شیعیان رسول اکرم پس حقیقتی گناه جمیع شیعیان را بر آن حضرت بار  
 کرد و همه را از برای آنحضرت آمرزید پس مفصل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها مفصل خداست  
 بر ما برکت شما اما انما ما حضرت فرمود که ای مفصل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان خاص  
 این حدیث را نقل کن بر جماعتی که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه میجویند پس عقاد برین  
 فضیلت میکنند و ترک عبادت میکنند پس آنچه مانده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حقیقت  
 میفرماید که شفاعت نمیکند مگر از برای کسی که نپسندیده باشد شیعیان از خشیت الهی ترسانند مفصل  
 پرسید که آن آیه که حضرت رسول خوانده اند که است فرمود که لیظهر علی الدین کلمه مفصل  
 گفت مگر آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود که ای مفصل اگر بر همه دینها غالب بودی  
 در همه بیرون نصرت و محبوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل مدز من نمی ماند بلکه این دران  
 مهدی در جنت حضرت رسول خواهد بود و آن آیه نیز دران زمان بعمل خواهد آمد که وقتان هم حلال  
 تكون فتنة و یكون الدین کلمه الله پس حضرت صادق فرمود که پس برگرد و حضرت  
 مهدی علی السبوح کوفه و حق سبحان و تعالی از آسمان بشکل طغی از طلا بر ایشان بباراند چنانچه حضرت ایوب  
 بارانند و قسمت نماید بر اصحابش کنجای زمین را از طلا و نقره و جوهر مفصل پرسید که اگر یک شیعیان  
 شما میزد و قرضه از برادران مؤمن بزدند او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه  
 حضرت مهدی اندازد و در تمام عالم هر که قرضه بر یک شیعیان داده باشد باید و بگوید  
 پس همه را و او فرماید حتی یک کله سیر و یک دانه خردل حدیث هشتم پنجم بزرگوار محمد بن بابویه

بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام محمد تقی که آنحضرت روایت فرمود از ابای طاهرین  
 خود از حضرت امام حسین که آنحضرت فرمود که روزی رفتم بخدمت جدم سید انبیا صلی الله علیه و آله  
 و ابی بن کعب در خدمت آنحضرت بود چون داخل شدم فرمود که هر جایتی از بیت آسمانها در دنیا  
 ابی گفت که چگونه کسی غیر از تو یا رسول الله زینت آسمانها و زمینها تواند بود و حضرت فرمود که ای  
 سجد آنخداوندیکه مرا برستی بخلی فرستاده است که در تبه حسین در آسمانها بزرگتر است از رتبه او  
 و در زمین و در جانب راست عرش پوشیده است که او چراغ راه هدایت است کشتی نجات است  
 و پیشوای خلق است و در دست و ضعف نیست فخر است و علم است و ذخیره نجات عالمیان است  
 و بدرستی که حق سبحان و تعالی در صلب او نقطه طیبه مبارکه پاکیزه تر کرب و داده است و او را در عالم  
 چند تلقین فرموده است که هیچ مخلوقی خدا را بآن دعا مانع از نجات او نکند اگر آنکه الله تعالی او را در قیامت  
 یا آنحضرت محشور گرداند و در آخرت آنحضرت شفاعت خواهد او باشد بر حق تمام غمهای او را  
 زایل گرداند و قرضش را ادا کند و کارش را آسان کند و راه دین و دنیایش را واضح گرداند  
 و او را بر دشمن غالب گرداند و پروه عیبها او را نبرد و آبی گفت که آن دعا تا کدام است یا رسول الله  
 فرمود که میگوئی هرگاه از نماز فارغ شوی در حالتی که نشسته باشی اللهم انی استلک بکلمات  
 و معاهد عرش و سکن مملوئی انبیاءک و رسلک ان تستجب لی فقد رقیق  
 من امری عسراً فاستلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من  
 عسری کسراً چون این دعا بخوانی خدا کارهای ترا آسان گرداند و سینه ترا بعلوم و معرفت گشاید  
 و ترا شهادت ملائکه الا الله در وقت مردن تلقین کند ابی گفت که یا رسول الله آن چه نقطه است  
 که در صلب حبیب من حسین است فرمود که مثل آن نقطه مثل ما هست و بآن نقطه علوم و معارف  
 الهی ظاهر گردد و هر که تابع او شود بصلاح آید و هر که او را نکند و پیروی او نماید در گردن و دال ضلالت  
 فرو برد و پسید که امش حبیبیت و دعایش کدام است فرمود که ناش علیست و دعایش نیست  
 یا دانه یادیمو راحی یا قومه یا کاشف الغم و یا فارج الهم و یا باعث الرزق  
 یا صلواتی او هر که این دعا را بخواند حق تعالی او را با حضرت علی بن حسین صلوات الله علیه محشر گرداند

[illegible]

که بعد از آن گفت یا رسول الله بگو چه است حال در مسجد کربان ایشان از جانب خداوند و کس که می خواهد  
 در از ده مجسمه کرده از آسمان فرستاده نام هر نامی بر مهرش نقش شود و در پیشش در پیش  
 رفته است حدیث و هم محمد بن بابویه شیخ قوی رحمة الله علیه با سندهای معتبر از حضرت علی بن ابی طالب  
 صلوات الله علیه روایت کرده اند که آنحضرت فرمودند که ناچار است شیعیان را از دنیا عطفی که در آن فتنه  
 بسیار از شیعیان خاص از دین بدر بردند و آن در وقت نیست که سوری را از فرزندان من در میان بیاورم  
 و بعد از دایم ایشان غائب شوند و اهل آسمان در زمین بر او گردید و بسیار می از دوزخشان بود و در  
 و محزونان باشند و چشمه زلال امامت و معشیت از ایشان مخفی باشد و چون نزد یک ظلمت را در شود و راه  
 رجب بسته او را از آسمان بایشان برسد که نزدیک و دور بشود نزدیک صد آنکه لا اله الا الله  
 الظالمین یعنی البته لعنت الهی ثابت است بر شما گمرازان صدای مردم از فتنه که از فتنه نیز نزدیک  
 شد آن امری که او را نیز در یکی و صفای میگرداند و نیز در یک شدنی بود و صدای سوم بعد از آن ظاهر شود  
 و پیشتر قرص آفتاب و صدای رسد که هذا امیر المؤمنین قد کفر فی هلاک الظالمین یعنی  
 این امیر المؤمنین است که برشته است بر نیاکه هلاک کند ظالمان را پس در آن وقت فرج میروند بر سر  
 و هر دو آثار زد کنند که کاش زنده میبودیم و خدا سینه های مؤمنان را از کینه های منافقان و غمهای  
 ایشان نجات دهد و در روایات معتبر بسیار وارد شده است که در روز خروج حضرت قائم علیه السلام  
 در اول روز سکه نماند که بر سینه حق با علی بن طالب و شیعیان او در آخر روز شیطان  
 در آنکه که حق با عثمان و عیبه است پس آنجا که صاحب یقین نباشد و دلهای شان بر خشن شک و شبهه  
 متبادر باشد بعد از دوم که راه شوند و آنجا که صاحب یقین باشند و احادیث طریقه علیهم السلام شیعیان  
 میدانند که ندای مردم از شیطان است و اعتقاد بگفته اهل بیت داشته باشند و بر ایمان ثابت بمانند  
 و در احادیث معتبر وارد شده است که آنحضرت در روز شنبه عاشورای محرم ظاهر شود و نسبت به هر که از  
 اندازد و اول کسی که با او بیعت نماید جبرئیل باشد که بصورت فرعی سفید نازل شود و بیعت کند و جبرئیل  
 یکایمی خود را بر کعبه بگذارد و باقی دیگر را بر بیعت امیر متقدم و باو از فصیح ندانی کند که همه مخالف شوند

و گویند آن امر کینه فلا تمسحوا و لیضا آدم الهی پس طلب نمود آمدن از مکه و خبر داد بیت دیگر اگر  
اسلام است حضرت قائم را که در آنجا که هر که در خواب باشد بیدار شود و هر که نشسته باشد بخیزد  
و هر که ایستاده باشد در نشسته نشیند و از جمله علامات آنحضرت آنست که بعد از آنکه بوزن آن ظاهر شود  
که هر که بنیدگمال کند که چهل سال از عمر مبارکش گذشته است یا کمتر و همیشه بر یک قرار باشد تا هنگام دعا  
و سوره یا بر آنحضرت ظاهر نشود و در احادیث بسیار در آورده شده است که پنج علامت پیش از خروج حضرت  
سیدی علیه السلام است صد آسمانی و خروج کردن صفیانی و فرو رفتن لشکر او بر زمین و شسته شدن  
لفس فکیه از سادات عینی و پیش کعبه یادداشت کوفه و خروج کردن یانی از جانبین و در ساعتی  
که خروج نماید صد و سیزده کس از نیکان شیعیان از شهرهای مختلف از اطراف عالم نزد آنحضرت  
حاضر باشند و بعضی شبها در میان خرت خواب خود بیدار شوند و صبح در آنجا حاضر باشند و بعضی علامت بر  
سوار شوند و در میان صبح نزد آنحضرت حاضر شوند و حضرت صد و سیزده شمشیر آسمانی بر ایشان  
تقسیم نماید که بر شمشیری نام آن شخص منام پدرش در علیه و شمشیر باشد و از جمله علامات ظهور  
آنحضرت که از اخبار معتبره ظاهر میشود و در کتاب آفتاب است در نیمه ماه رمضان اگر در فتن ماه در آخر  
هر دو در خلاف عادت و قوا اندر جمیع یک فرو رفتن مردم بر زمین در بیدار چنانکه گذشت و یکی از غریب  
و یکی در مشرق و استیادن آفتاب در میان آسمان از اول زوال تا وسط وقت عصر و طلوع کردن  
آفتاب از مغرب و ظاهر شدن ستاره دم دارد در طرف مشرق که روشنی دهد مانند ماه پس خام شود و یکی  
نزدیک باشد که هر دو طرفش یکدیگر برسد و سرخه که در آسمان ظاهر شود و با طرف آسمان منکسر شود  
و آتش طوری که در طرف مشرق ظاهر شود و در نیمه هفت روز بماند و عریان بر شهرها مسموم  
شوند و اهل مصر پادشاه خود را بکشند و شام خراب شود و تنگ علم خلافت و پادشاهی در شام  
بماند شود و علمای بنی قیس و عرب داخل مصر شوند و قلمهای قبیل بکنند از عرب متوجه خراسان  
شوند و شخصیت دروغ گو بهر سکنه بگلی و دعوی پیغمبری کنند و دوازده علم از آل ابی طالب  
بماند شود که بگلی و دعوی امامت کنند و با و سیصد و پنجاه اول و در بماند شود و از آنکه بشود که  
اکثر شهر زمین فرو روند و خوف قتل و طاعون و سبک اموال و ذرات و میوه بابر عیان شود



شود و آنکه در قتلش و در غیر قتلش نازل شود و در طالع از عجم با هم جنگ کنند و خون سیاه  
 ایشان ریخته شود و جماعتی از اهل بدعت بصورت میمون و خونک کشیده شوند و علامات دیگر بسیار  
 که در کتاب سمار الاثر استینافا ذکر آن کرده ایم حدیث یا زید در عجم محمد بن بابویه و صفیرن قولیه  
 و صفیرن ابراهیم نعمانی روایت کرده اند از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق که آنحضرت  
 فرمود که گوید ای بنو حنیفه حضرت قائم را در بغداد کوفه که زنده حضرت رسول است و در سببهای صواب  
 شود که میان پیشانی آن اسب سفید باشد پس اسب را در حرکت آورد و بگوید یا جانی از آنحضرت مردم شهر  
 چنان بینند که حضرت با ایشان و در میان شهر ایشان است پس علم رسولی را بکشاید و بر بکشد  
 چون پیش از عمو و عرش باشد و سایر اجزایش تمام نصرت و یاری حق باشد آن علم البصیرت و حجت  
 مستوحیه نسا زد مگر آنکه خدا ایشان را هلاک گرداند پس چون آن علم را حرکت دهد هیچ مونس نماند مگر آنکه  
 دلش در شجاعت مانند قطعه آهن شود و بهر یمن خدا قوت چهل مرد که است فراید و هیچ مونس  
 در قریب نماند مگر آنکه حشمت این فرج را در قریب او برود داخل گرداند و مؤمنان در قریب بزارت یکدیگر  
 روند و یکدیگر را بشارت بظهور قائم آل محمد دهند پس بر آنحضرت نازل شود و سینه هزار و سیصد  
 و سینه ملک از آن ملک چند که با حضرت نزوح در کشتی بودند و از آنجا که با حضرت ابراهیم بود و در  
 هنگامی که او را نموده بشارت انداخت و آنجا که با حضرت موسی بودند و در وقتی که دریا برای او  
 شد و آنجا که با حضرت عیسی بودند در وقتی که خدا او را با آسمان بر موی چار هزار ملک علامت داد و هزار  
 ملک دیگر که ردیف یکدیگر نازل شدند و سه صد و سینه ملک که در جنگ بدر و غیر آن بر حضرت رسالت  
 نازل شدند و چهار هزار ملک که بیاری حضرت امام حسین نازل شدند پس حضرت نصرت فرمودند  
 که ایشان قتال کنند و اسحال را زلیده مو و گرد آلوده نزد قبر آنحضرت اندازد و هر یک میکنند بر آنحضرت  
 نماز و زیارت و سر کرده ایشان ملک نیست که او را منصور و یکدیگر ندید هر که زیارت آنحضرت سی و گان  
 ملاک او را استقبال مینمایند و هر که در او اع می کنند او را مشایعت میکنند و هر که بجای میشود از  
 زائران او را عیادت میکنند و هر که میمیرد از ایشان بر جنازه اش نماز میکنند و بر او  
 استغفار میکنند و اینها همه در روز زمین اند و انتظار می بیند که حضرت قائم فرود آید و او را



یاری کنند اما آنچه از ادایات معتبره بسیار که بطریق متعدده مشتمل عظام روایت نموده اسند  
معلوم میشود از سیرت و اوصاف آنحضرت بعضی را به سبیل اختصار بخلاف اسناد و درین سلسله مختصره  
ایرا و تمایزیم با سائید بسیار نقل است که حق سبحانه و تعالی حضرت ذوالقرنین را مخیر گردانید میان آن بزرگوار  
یعنی بصیرت و صدا و برابر صعب یعنی با صاعقه و در عدد برق ذوالقرنین را بزرگوار را اختیار نمود  
و ابر بار عدد برق و صاعقه را برای قائم آل محمد و خیره کرد و حضرت بران ابر با سوار خواهند شد  
و بیفت آسمان و مفت زمین خواهند گردید و از عباد با مسخر خواهند بود و درین سران  
و حیات جوانان ظاهر خواهد شد و قوت بدش بر تبه باشد که اگر دست بنیازد و بزرگترین غایت  
زمین را از ریشته بر کند و اگر در میان که مهادا بزند همه سنگها از هم بریزد و مشرق و مغرب عالم  
بگردد و هیچ که در دریا و صحرا نخواهد مگر آنکه آنحضرت از اینجا عبور نماید و درین حق را در اینجا بر پا دارد  
و کعبه و معدنهای زمین همه از برای او ظاهر شود و به طرف که متوجه میشود یکا به راه عیب و محسوس  
در دلبا میفتد هر که را به بنید بصورت بشناسد که درین است یا منافق نیکو کار است یا بد کردار  
و بطریق حکم حضرت داود و سلیمان لعلم واقع در میان مردم حکم کند و گواه از مردم نطلبد  
بهر جا که رود ابری بر سر آنحضرت سایه کند و صدای ابر آید بزربان فصیح که همه خلق بشنوند که این  
سهمی آل محمد است و زمین را پر از عدالت میکند بعد از آنکه سران جور شده باشد و زمین  
در زیر پای او و لشکر او پیچیده شود که مسافتهای بسیار باندک زمانی طی نمایند و آنحضرت را  
سایه نیابد و چون از که بیرون آید منادی از جانب آنحضرت ندا کند که هیچ کس آب ننوشد بخود  
برندارد و سنگ حضرت موسی که بار یک شتر است با خود داشته باشد و بهر منزلی که رود آیند  
آن سنگ را نصب نماید و در از چشمه ازان جاری شود که آتش شده که ازان بخورد و سیل گردد و  
هر گز سیه که ازان بخورد و سیر شود و چون نجف اشرف یسند و در اینجا ساکن میشوند پرستش آب  
و شیر ازان سنگ جاری باشد و هر گز سیه که ازان بخورد و سیر شود و آتش شده که ازان بخورد و سیل گردد  
و در روایت دیگر آنست که آب و علف و طعام از سنگ بیرون آید که خود و چهار پایان  
ایشان بخورد و در حدیثی آنحضرت را آنست که هر وقت که بیدار و نشسته ازان بخورد و سیر شود

که چون دمان بکشاید از کام بالاتا کام پائین آن چهل ذراع باشد و هر چه را فرمایند و بر سر آن  
که حضرت جبرئیل برای حضرت ابراهیم از بهشت آورد و در وقتیکه او را با آتش انداختند و چون آتش از او  
آتش بر دهنش نکرده همان پیر من بود که حضرت یوسف در مصر که آنرا کشود حضرت یعقوب در شام  
بویش را شنید و چون بر دیش انداختند دیده هایش روشن شد و فیکه حضرت صاحب الامر ظاهر شود  
آنرا پوشیده باشد و اکثر سلیمان را در دست داشته باشد و تالوت بنی اسرائیل را با جمیع اسباب آنرا دنیا  
همراه داشته باشد و هیچ کافر بر سر که زمین نگذارند و اگر کافری پناه بدیخته یا سنگ بر دهن  
شود آن درخت و سنگ فریاد کند که کافر نزد ماست بیا و او را بکش و چون ظاهر شود دست مبارک  
بر سر مردمان بکشد پس عقلمای ایشان کامل گردد و در آن زمان هر چه را قوت چهل مرد باشد  
در لهای شان از آهن محکم تر باشد و اگر محبت نبندند بکوچه های آهن از جا برکنند و هم چیز محکم  
ایشان کنند حتی درندگان زمین برندگان هوا و اگر یکی از اصحاب آنحضرت بر زمین پا بگذارد آن  
زمین فخر کند بر زمینهای دیگر که یکی از اصحاب قائم پای بر سر که من گذاشته و قطعاً ترس من بیم را  
از دلمای ایشان بردارد و در دلمای دشمنان ایشان اندازد و برکنند ایشان از نیزه گذارند  
و از شمشیر با جرات تر باشد و شمس بر او در زیر پا سازد و خرد کند و خدا گوشتها و دیده های ایشان را  
نوری دهد که در هر جا که باشند بجمال شریف نظر کنند و باو سخن گویند و جواب شنوند و جمیع در و درها  
و بلاها و ضعف و سستی برکت آنحضرت از ایشان برطرف شود و برکات آسمان و زمین بر او  
شود و باران آسمانی که از روی که غضب خلافت امیر المومنین گردید قطع شده نازل گردد و دنیا  
از دلمای مردم برطرف شود و دندگان و حیوانات با یکدیگر آشتی کنند و ضرر بیکدیگر نرسد حتی  
آنکه یک زن آنها از عراق لشام برود و همه جایا بر گیاه و سبزه گذارد و زینت های او بر سرش باشد  
و هیچ زردی و درنده او را ضرر نرساند و دل که آنحضرت ظاهر شود و بفرااید که دستهای بنی شبیه  
که کلید داران کعبه اند بر کعبه پیوندند و ندانند که ایشان دندان خدایند و فرزندان  
قاتلان حضرت امام حسین را بکشند بهای آنکه بکوه پیران خود راضی بودند و هر که بکار زشته  
را منعی بود باشد چنانست که آن کار را خود کرده است و عاقلان را زنده گرداند و مقام

از قیامت من باشم بیرون آیم بیرون آمدن که موافق اقتدار بیرون آمدن حضرت امیر المومنین  
و ظاهر شدن قائم الطبیعت پس فرمود آید برین گرد و چرخ از آسمان از جانب خداوند عالمیان  
که هرگز بر زمین نیاید باشد پیش از آن و نازل شوند برین جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکری چند از  
ملاک و نازل شوند محمد و علی و برادر و همسر آنها که خدا با ماست بر ایشان منت گذاشته است سوره  
شده بر سپاهان اهل آن روز که هیچ مخلوقی پیش از این بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسالت پناه علم  
خود را چنانکه بشیر خود بدست قائم آل محمد بدی پس با اعدا از آن در زمین اقتدار بجاییم که خدا خواهد  
پس حضرت امیر بیرون آورد از مسجد کوفه چشمه از زمین چشمه از آب چشمه از شیر پس حضرت امیر المومنین  
پس دیدن پیش حضرت پیغمبر و فرستاد بر مشرق مغرب عالم هیچ دشمنی از دشمنان خدا سرنگم کرد آنکه  
با امر الهی خون او را بریزد و هر که بر سر زمین باشد بسوزد تا تمام نمایند و همه و جمیع شیطانی هندی را  
فتح کنم و حضرت دانیال حضرت یوشع هر دو زنده شوند و بنده حضرت امیر المومنین بیایند و بگویند  
که راست گفتن خدا و رسول در آنچه شما را وعده دادند پس حضرت امیر مقتدا و کسب الشان محمد  
کنند و بسوی بصره فرستاد که لشکریان بصره را بکشند پس لشکری بجا بماند شیطانی فرنگی بفرستد که بیا  
فتح کنند پس کشیم من هر جا بود و امر گوشت را تا آنکه بر روی زمین بغیر از طیب حلال گوشت نباشد  
و بر پیرو و نصرت و سائر ملتها عرض کنم اسلام را دخیگر دانه ایشان را میان مسلمان شدن و  
کشته شدن هر که مسلمان شود بر او منت گذازم و چشمم در هر که از اسلام گراهمت داشته باشد حکم خدا  
خونش را بریزیم و هیچیک از شیعیان نباشد مگر آنکه حقیقی ملکه نازل گردد آنکه دست بردوش  
بماورد و عیار اندر و پیش پا کند و زنان مندرش را بدیشت با و نماید و بر سر زمین چرخ کوری  
و زمین گیری و تبدیلی نماید مگر آنکه خدا در دای ایشان را بکشت ما الطبیعت نازل گردد و اند خدا  
و آوج جبرکت خود را از آسمان بر زمین فرستد تا آنکه بر درخت اقتدار بابد بر دارد که شایع  
باشند و شایعیان میوه درستان در تابستان بخورید و میوه تابستان در زمستان  
بخورید چنانکه قسما میفرماید و لو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا علیهم و کاد من  
انتهوا الا یزید لکم بغوا لخدایم بما کانوا یکذبون یعنی اگر این شهر ایمان بیاورد و بیزید

شوند هر آینه بکشایم بر ایشان برکتها را از آسمان زمین و لیکن بکزیب پیغمبران کردند پس ایشان را  
 گرفتیم و عذاب کردیم که به نامی بدان ایشان پس فرمود که بدیدید که الله تعالی بخشید و در آن زمان ایشان را که پیر  
 ایشان در زمین هیچ چیز نخواستند تا آنکه هر شخص خود را بپای خود را بر حبه از ایشان صادر شود و در احادیث  
 معتبره وارد شده است که اول کسی که در رحمت زنده شود و برگردد حضرت امام حسین باشد و الله در زمین  
 پادشاهی کند که موسی ابروایش بر روی چشم مبارکش بفتد و در روایات دیگر وارد شده است و تفسیر این  
 آیه که میثم در دنا لکم الکفر علیهم که حضرت امام حسین بیرون آید با هفتاد کس از اصحابش که با او  
 شهید شده اند و یکی خود نامی طلبا بر سر داشته باشند و در روایت دیگر هفتاد و بیست و یک نفر بیرون آیند چنانچه حضرت  
 موسی بود و در همه ایشان بر دم بریدند که این حسین است که خروج کرده است تا آنکه مردم باورش  
 نیادند و بدانند که دجال و شیطان نیست و در آنوقت حضرت صاحب الامر در میان ایشان باشد چنانچه  
 چون معرفت حضرت امام حسین در دلهای مومنان قرار گیرد حضرت قائم از دنیا رحلت نماید و حضرت  
 امام حسین او را غسل دهد و کفن کند و جنوط کند و نماز کند و در سی گدازد زیرا که امام را بغیر از امام  
 دیگری غسل نمیدهند و نماز نمیکند بر او و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین بعد از حضرت  
 صاحب الامر سه صد و نه سال پادشاهی جمیع روی زمین خواهد گردید پس چون مدت آنحضرت تمام شود  
 حضرت امیر المومنین ظاهر شود و لزوم پادشاهی آنحضرت باشد و در اخبار بسیار از حضرت ابی عبد  
 جعفر بن محمد الصادق منقول است که برید عجله از آنحضرت پرسید که اسمعیل که خدا در قرآن مجید را  
 بصادق الوعد وصف کرده آیا اسمعیل پس از شماست حضرت فرمود که نه بلکه اسمعیل فرزند خدایتعالی  
 است که حقیقتاً او را بر جماعتی مبعوث گردانید پس او را نگذیب کردند و پوست سر و ریش را کردند  
 انگاه خدا بر ایشان غضب کرد و سلاطین ملک عذاب را فرستاد تا بخود آن پیغمبر عالمی قرار داد  
 و گفت خدا را فرستاده است که اگر خیرای قوم تبارک و تعالی با نواح عذابها معذب گردانم اسمعیل گفت که مرا  
 بعذاب ایشان حاجت نیست خدا را میگوید که با کسی حاجت داری حاجت خود را عرض کن  
 حضرت اسمعیل گفت که پسر دگ را فرستاد از پیغمبران گرفته برای خود به پسر دگاری برساند  
 محمد پیغمبری داری از صیای او بر لایت امامت و خبر دادی خلقت را با نوحی ستمکاران

آن است یا حسین بن علی بجز گوشه آن غیر بودند و خواهند کرد و در حدیثی را که از او بیان کرده اند  
 و خود اتمام کشتن از هر که بر او شک کرده و در او شبهه کرده پس حاجت من در ده گاه و آنست ای  
 پسر ده گاه من که مرا بر گردانی بدینا تا خود اتمام از قوم خود بکشم پس خدا حاجت او را برآورده و حضرت  
 اسماعیل با حضرت امام حسین در رحمت بدینا بر خواهند گشت و در روایت دیگر وارد شده است  
 که حضرت امام حسین با هفتاد و پنج نفر از کس از مردگان در رحمت بر خواهند گشت حدیثی است  
 شیخ حسن بن محمد بن جعفر عمی در کتاب داخدا روایت کرده است از امام بن حمید که حضرت  
 امام محمد باقر فرمود که حضرت امیر المؤمنین رسیده و در خطبه فرمود که بدرستی که من سبحان یگانه فرمود  
 به همت است و در یگانگی خود فرمود و با دل آفرینش که بگویم فرمود پس آن کلمه نوری شد و از آن نور  
 جناب قدس نبوی دین و دریت مرا خلق فرمود پس کلمه دیگر فرمود و او را وحی گردانید و  
 در آن نور ساکن کرد و آن نور را با آن روح در بدن های با الهیبت جاد او پس ما تمیم روح  
 برگزیده خدا و ما تمیم کلمات تألمات الهی خدا با حاجت خود را بر خلق تمام کرده است پس ما همیشه  
 در نور سبز بودیم و در قیامت که آن آفتاب بود و نهاده و شب در روز و هیچ صاحب حیا در عالم نبود  
 و ما خدا را عبادت میکردیم و تقدس تسبیح او کیفیتیم و این حال پیش از آن بود که خدا خلایق را  
 بیافریند پس خدا عهد و پیمان گرفت از ارواح جمیع پیغمبران که ایان با ما سازند و ما را یاری  
 کنند و نیست معنی آن آیه که میفرماید اذ اخذ الله ميثاق النبیین لما اتیکم من کتاب حکمة  
 ثم جاءکم رسول مصدقا لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه و مفاد ظاهر لفظش اینست  
 که یاد آوران و قیامت را گرفت خدا عهد و پیمان از پیغمبرانش که هر گاه بشما بدیم از کتاب حکمت پس  
 بیاید بسو شما پیغمبر که تقدیر حق نماید آنچه را با شماست از دین و کتاب هر آینه الهیته او را یار  
 کنید حضرت امیر فرمود که یعنی ایمان بجهاد بیاورید و به ایاد یاری کنید و در و باشد که مکی که  
 پیغمبر یاری نمایند و بدرستی که خدا ایمان مرا ایمان پیغمبر گرفت که یکدیگر را یاری کنیم و تحقیق  
 که من باید آنحضرت کردم و در برابرش جهاد کردم و دشمنانش را کشتن و در فکر دم بعد  
 از خدا از من گرفته بود بیاوری پیغمبرش و احد از پیغمبران در سوادان خدا هنوز مرا یاری کرده اند



در آنکه پیش از این است من اندوختاردم و بودم و بعد از این مرا یاری و نصرت خواهند داد و در آن وقت  
 این مشرق و مغرب عالم هر از من نخواهد بود و خدا به پیغمبران رسالت داد و من را از آدم تا محمد زنده و از ابراهیم و عیسی  
 و موسی و عیسی و محمد زنده و در هر یک از این زمانها که خدا ایشان را زنده گردانید  
 خواهند زد و در برابر من بیست و پنج روز و شب بجزای من خواهند زد و هر یک از اینها که خدا ایشان را زنده گردانید و هر یک  
 از اینها که خدا ایشان را زنده گردانید و هر یک از اینها که خدا ایشان را زنده گردانید و هر یک از اینها که خدا ایشان را زنده گردانید  
 است و در هر یک از اینها که خدا ایشان را زنده گردانید و هر یک از اینها که خدا ایشان را زنده گردانید و هر یک از اینها که خدا ایشان را زنده گردانید  
 که داشته و زنده بر سر کافران و جباران و ظالمان و لعین و آخرین تا خدا اهل آورد و از خود را  
 کرد و الهیت رسالت داده و درین آیه کریمه که وعده الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات  
 لیستطعنهم فی الارض کما استطعت الذین من قبلهم ولیکن لهم دینهم الذی ارضی  
 و لیبدلکم من بعد خوفهم امنًا یعبدوننی لا یشکون لی شیئًا یعنی وعده  
 داده است خدا آن جمله را که ایمان آورده اند از شما و اعمال شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه  
 و جانشین خود گرداند در زمین چنانکه خلیفه کرد جمعی از یمنکان را که پیش از ایشان بودند و مکنون ثابت  
 گردانید برای ایشان و این ایشان را که پسندیده است برای ایشان و خوف و ترس ایشان را بدو کند و بگوید  
 که عباد من بکنند هیچ گونه شرک بمن نیابند و من حضرت فرمود که یعنی عبادت من کنند باینی و از احدی از  
 بندگان من نترسند و گفته اند ایشان نباشد بدستیکه مراست گشتنی بعد از گشتن من زنده شد و بعد از زنده  
 شدن من صاحب رحمتها و رحمتیما می بسیارم و صاحب مولتها و اتقاهم های بیشمارم و صاحب بهشتهای  
 عظیمم بسیارم و صاحب عذابها و عذابها و در رسول از منم این خدا و خزینة دار علم خدا و صندوق سر خدا و صاحب  
 خدا و صاحب خدا و دین خدا و منم کلمه خدا و منم اسما حسنا الهی و منم اشیای علیا و منم آیات کبری و منم صاحب  
 بهشت و دوزخ که اهل بهشت را در بهشت ساکن گردانم و اهل جهنم را بجهنم رسانم و باینست تفریق اهل  
 بهشت و جهنم بازگشت خلق در قیامت و حساب ایشان و منم موفون در اعراف و منم که در پیش حقیقت  
 افتاب ظاهر شوم در آخر الزمان و منم دابة الارض که خدا در قرآن فرموده و در آخر الزمان ظاهر  
 شوم و صاحب موه و انگشته سلطان لایم پشانی مومن و کافر گذاردم که نقش بر مومن و مکار و کافرا



حضرت پادشاه و سنان و بسیاری از عقیدان و زبان سخن گویان و خاتم ادب و صیای پیران و دارالاشیاء  
 و علمای عظام و گاه عالمان و علمای کرام که خداوند اراده است علم گشای هر موم و دلاهای ایشان را علم و حکم  
 میان ایشان را و نام آنکه خداوند سخن گزیده است بر او در حد و برق و تار و پود و شگفتی و دانسته و  
 و پند و سیاه و آفتاب و ماه و ستارگان را ای گروه موم، بپیدای از من آنچه خواهد بود و در وقت  
 دیگر از حضرت شام و جعفر صادق منقول است که چون شیطان گفت که مرا در یک موم و در  
 مبعوث شود و حق تعالی اجابت او نمود و فرمود که تو از مملکت دادا کافی تا روز وقت معلوم و چون آنروز  
 شود شیطان ظاهر شود و با جمیع لشکرش در مقابلش از آنروز که خدا آدم را خلق کرده است تا روز  
 وقت معلوم و این پنج آخر جمعی است امیر المومنین است را وی گفت که مرا آنحضرت را چندین جهت است  
 فرمود که بیا آنحضرت را بر پشت من است و بر پشت من و با هر آنگاه که هر ترغیب و زمان بود است بر میگردد و با او  
 بر میگردد و نیکو کاران و بدکاران که در زمان او بوده اند تا خدا مرغان را بر کافران امتیلا ده که تمام  
 خود بکشند و چون روز وقت معلوم شود حضرت امیر المومنین بر گردد و با اصحابش و شیطان بیاید  
 با اصحابش با یکدیگر ملاقات کنند و در کنار شطرات در محلی که آنرا دو حایم گویند نزدیک یکدیگر بنشینند  
 بکنند که هرگز چنین ننگ نشده باشد از اول دنیا تا آخر دنیا که ویای بنیم اصحاب امیر المومنین را که  
 شکست خوردند و صد قدم از پس پشت برگردند و گویای بنیم که با نامی بعضی داخل فرات شود  
 پس در آن حال خداوند جبار بر می افروستد که میان آن پرازد ملاکه باشد و حضرت رسالت نیا  
 در پیش بر آید و جوی از لوله در دست داشته باشد و چون نظر شیطان بر آنحضرت افتد از عقب  
 برگردد و پس اصحابش با گویند که حایم روی احوال که ظفر ایشان یافته شیطان گوید که من بنیم  
 چیزی که شما نمی بینید من می بینم از عقاب پروردگار عالمان پس حضرت رسول در رسد و تیره و تار  
 و در کفش نمیداند که او جمیع اصحابش همه آن یک ضربت هلاک شوند پس بعد از آن عبادت خالص درین  
 کرده میشود و شرک و کفر از زمین بر طرف شود حضرت امیر المومنین با جمعی و چهار هزار سال  
 در زمین پادشاهی کند و از هر شیعه هزار تپه از حلهای و بهر سال یک بار در وقت و باغ  
 سیر که خدا در سوره الرحمان فرموده است که در ماستان نزد مسجدی کوفه و حوالی کوفه بهر مسجد و

است و بهشت است که خداوند آنرا به هر کسی که خواهد داد و او را داده است و کسی که میسر آید باید که سیر کند  
و این مقام اولی است که لای الله بخشش و لای که هر که است می گویند شدیدی برای ما است اگر پیش از  
درجت میرود در درجت خود خواهد شد و اگر است شود در درجت خود خواهد شد و در حدیث آمده است که  
و دیگر در حدیث است که این آیه که میوه بخشش من کل امتی که من بکذب یا یا است  
یعنی در حدیث که میوه بخشش را میوه است که در حدیث است که میوه بخشش را میوه است که در حدیث است که میوه بخشش را میوه است  
و بهشت است زیرا که در قیامت همه را محشور میگردانند و میگردانند و میگردانند و میگردانند و میگردانند و میگردانند و میگردانند  
ایشان را و احدی را از ایشان ترک نمیکنند و در حدیث دیگر منقول است در تفسیر این آیه که میوه بخشش را میوه است  
معبدی است که حضرت صادق فرمود که این آیه در باب ناصیان و نسیان است که در حدیث است  
فصلی است که آدم خوراک ایشان خواهد بود و احادیث در باب آنکه دایه الارض حضرت امیر المومنین  
است که نزدیکی بقیامت قیامت ظاهر خواهد شد از طرق عامه و خاصه تنفیض است و در بعضی احادیث  
معراج منقول است که خداوند عالمیان بحضرت رسول خطاب فرمود که یا محمد علی آخر کسی است که حقیر  
روح او خواهم کرد و از امانان و ادب است دایه الارض که با مردم سخن خواهد گفت و در بعضی از اخبار  
معبره و آورده شده است که هر که در رحمت زنده شود و عمرش بعد از آن و در برابر عمری خواهد بود  
که پیش از رحمت زندگانی کرده است و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است  
که حضرت امیر المومنین با حضرت امام حسین علیه السلام رحمت خواهد فرمود و از جمیع بنی امیه و موید و آل موید  
در هر که باو جنگ کرده انتقام خواهد شد پس خداوند کند سی هزار کس را از یاد ران او از اهل  
گرفته و از سائر مردم هفتاد هزار کس و در صفین با موید و اصحابش که زنده شده اند ملاقات  
کند در همان موضعی که در اول ملاقات واقع شده بود و موید و اصحابش را یکی بقتل رساند پس  
دیگر زنده شوند و ایشان را با فرعون و آل فرعون بدترین عذابها محذوب گردانند پس با دیگر  
حضرت امیر المومنین با حضرت پیغمبر برگردد و جمیع پیغمبران ظاهر شوند و حضرت رسول علم خود را  
با حضرت بدهد و انبیاء همه در زیر علم او باشند و او را خلیفه گردانند و زمین و سائر امانان  
عالمان و ناسیان آنحضرت باشند و در اطراف عالمه هزار مردم و زمین و آسمان و آفتاب و ماه و

کنند و حضرت علی بن ابی طالب را بر پادشاهی محسن اهل دنیا اول دنیا فرمود تا آنکه اهل آن زمان  
 در حق آن پادشاهی از حضرت فرموده که او را بر هیچ دنیا غالب گردانند و در دایات دیگر منقولست که چون نزد  
 قیام تمام آن حضرت در راه جمعا که از فرود در روز نهار ماه رجب بر سر بیابان که خلافت مثل آن ندیده  
 باشند پس آن باران گشتنای سوزنان و دهنهای ایشان در تبرای شان بر دیند گوشتی تنیم  
 ایشان که از جانب همیشه آیند خاک از سر پای ایشان بریزد و در حدیث دیگر منقولست که چون حضرت عالم  
 بیرون آمد از پشت کوفه با او است و گفت کس از مردگان که زنده شده باشند همراه باشند بازنده نفر  
 اند قوم موسی که مردم را هدایت بحق میکردند بحق عدالت می نمودند و گفت نفر اصحاب کعب و یونس  
 بن نون و موسی و سلمان فارسی و البره جاذه انصاری و مقداده مالک شتر پس ایشان با در آن  
 ادو حاکمان او باشند در شهر او ایضا منقولست که چون آن حضرت ظاهر شود بقبر هر مومنی ملکی بیاید  
 و بگوید یا امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی زنده گردانم ترا که با تو سخن شوی و اگر خواهی در نعیم بروی و اگر  
 خود بمان تا روز قیامت و آن حضرت امام جعفر صادق منقولست که چون حضرت رسول اعظم نماید  
 پنجاه هزار سال در حیات پادشاهی کند و حضرت امیر المومنین عجل چهار هزار سال و در حدیث متبر  
 دارد شده است که سوال کردند از آن حضرت از تفسیر این آیه ان الذی فرض علیک القرآن  
 لراد الی معاد که قرآن را بر تو واجب کرده است ترا بر دیگران ندیجی باز گشت حضرت فرمود و الله که دنیا  
 منقضی نشود تا آنکه حضرت رسول و حضرت امیر المومنین هر دو بدریای برگردند و در خف اشرف یکدیگر را  
 ملاقات کنند و در آنجا مسجد بنا کنند که در آن ده هزار در داشته باشد و این طاقش از اجعه کتب  
 معتبره در است کرده است که عمر دنیا صد هزار سال است و است هزار سال از سائر مردم است و شهادت هزار  
 سال مدت ملک آل محمد است و پادشاهی ایشان و آن حضرت امام جعفر صادق منقولست که فرمود که گویند  
 می بینم که تنخی از نوزد گذاشته باشند و قبله یا قوت سخن بر آن زده باشند و زمین الزراع جو هر دیگر و  
 حضرت امام حسین بر آن شسته باشد و در و در کنار او نوزده هزار تنه او ز سبز باشد و مومنان فوج  
 فوج بدین آن حضرت آیند و سلام کنند و نماز جانب حق با ایشان رسد که ای دوستان من هر چه خواست  
 از من سوال کنید که بسیار از آنکه شنیدید و خواندید دیدید و مظلوم شدید امروز در است که هیچ حاجت

از حاجات دنیا و آخرت سوال نکنید مگر اگر بر او دم و طهارت و ایشان از بهشت برای ایشان بزرگوار  
 از جمله اجتماعات شریعت است که پیش از قیامت در زمان حضرت قائم بعد از انبیا و ائمه و بعد از آن  
 بسیار بر دنیا بر میگردد و از انبیا و ائمه و بعد از آن بسیار از انبیا و ائمه و بعد از آن بسیار از انبیا و ائمه  
 از جناسی نیکبای ایشان در دنیا با ایشان برسد و بدان از برای آنکه از ایشان شد آن دو و بعد از آن  
 با طبیعت پس اصفان از او در دست ایشان برینید و نیکان از ایشان آقام که بشود و اما سایر مردم  
 در قدر با میمانند تا روز قیامت که همه بر سر خود بر آید که احادیث بسیار دارد و در دست که مجموع نیکبای  
 مگر کسی که محفل ایمان داشته باشد یا محض کفر و اما سایر خلق پس ایشان را مجال خود میکند از رویه آنکه کسی  
 نیز در لالت بر رحمت دارد و چنانچه دوستی و اکثر علای ما دعوی اجماع بحقیقت رحمت کرده اند مثل محمد بن  
 با بود و در رساله اعتقاد است خوشی مفید و رسیدن فی شیخ طبرسی و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه و شیعه  
 میان شیعه و مخالفین درین سلسله نزاع بوده است و میان درین باب بر ایشان طعن میزده اند و ایشان  
 جوابهای شافی میگفته اند و کلماتی بسیار درین باب تصنیف کرده اند و شیخ نجاشی در کتاب جلال  
 نقل کرده است که ابو حنیفه نیز درین الطاق که از اکابر محدثین شیعه است آمده و بسبیل خبری گفت که تو  
 چون بر رحمت اعتقاد داری که با اهل تصد در حق من فرض بدید تا در رحمت تو پس بهم او مدح جواب گفت که  
 تو ضامنی بدی که بصورت آدم بر خواهی داشت بلکه بصورت میمون یا فوک برگردی و کسی تو نمیکند که  
 این تناقض است که تناقض آنست که روحی خضر بیدار دیگر تعلیق بگیرد اگر همان بدن اصل برگردد  
 و خدا برای عقوبت او را بصورت دیگری منع کند تناقض نیست و اگر نمی باید که مسخهای که خدا در قرآن  
 مجید بیاورد کرده است که در انتهای سابق واقع شده است تناقض باشد با آنکه این نقل از معطوم نیست و  
 برای این مذکور شد که در زمانهای سابق انتساب این مذکر به شیعه میان سنی و شیعه معلوم بوده است آنچه  
 در بعضی از روایات وارد شده است که دو امام در یک زمان نمی باشد برای جمع میان احادیث محفل  
 که محمول بر زمان قبل از رحلت باشد بلکه ظاهر آنها نیست با آنکه از احادیث معلوم نیست که در یک زمان  
 خواهند بود یا نه و نامهای مختلف چون احادیث اختلافی دارند و آنچه سوال میکنند که بر تقدیر تالیفات  
 کدام تابع خواهند بود و کدام متبوع ما را نیست که تفحص انبیا کنیم و آنچه بان ما مودند از جانب حقیقت

خداوند کرده و باین نوع استبعادات رد احادیث معتبره نمیتوان نمود و درین قسم امور که اصلشان معلوم  
است و خصوصیات معلوم نیست اعتقاد جمالی باید داشت و تفاسیر العلم الیشان باید گذشت زیرا که آن مستقلاً  
طریق برای بحث بعضی از ایشان علیهم السلام گذشت و باخبار آحاد منقول است و بعضی اخبار معارض آنهاست  
پس رد احادیث ایشان خوب نیست و عقاید کردن نیز تا باخبار صحیح معتبره مندرج لازم نیست چنانچه در احادیث  
وارد شده است که انچه از ایشان برسد که عقل شما آنها را قبول نکند رد میکنید که شاید گفته باشیم و مگر میباید  
کرده باشید و کذب خداست کذب پالس باید عقاید داشت که جمعی از نیکان مومنان و جمعی از کافران  
و مخالفان و جمعی از انبیاء و ائمّه ظاهرین صلوات الله علیهم اجمعین شیخ انقیامت بدین باره جمع مینمایند  
و انچه خصوصیات در روایات شاذه وارد شده است در مرتبه احتمال باید گذشت و رد نباید کرد  
و انچه معارضه ندارد و بسندهای معتبره وارد شده است قبول باید کرد و این که گنجایشش که آن تفصیل  
ندارد و انشاء الله تعالی در رساله علیّه بیان شود شیخ ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت  
کرده است از حضرت صادق که از ما نیست کسی که ایمان بر جمعیت مانده باشد و مشروطاً حلال نداند این  
حقیر در کتاب سجاد الاوارق قریب بدو سیست حدیث زیاده از جمیع نفر از مصنفین علمای امامیه درینجا  
اصل معتبره را آورده اند بیرون نوشته ام هر کراشک باشد بآن کتاب جمع کند و احادیث در باب  
رجعت حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسین عی با عقاید فقیر متواتر است و در باب سایر ائمه نیز بسیار  
متواتر و انچه درین رساله آورده اند و دیدیم بر این منصف کافیست و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم  
حدیث چهارم هم شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند معتبر از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق  
روایت کرده است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غائب گردد از ایشان امام ایشان لیکن مشاحل  
جمعیه که در آن زمان بر عقاید حق ولایت اهل بیت علیهم السلام باقی بمانند بدو تنبیه که تر و است که  
ایشان را بشناسند آنست که خدایند عالم ایشان را اندک اندک که اسی نیکان من ایمان آوردید و از اینها  
بسیار تعدیل نموده اند بغیر یک پس بشارت باد شما را به انکه اب نیکو از جانب من بدو تنبیه شما نماندگان  
و تنبیه شما را به انکه از شما عبادت قبول مینمایم پس از شما عفو میکنم پس و شما را می آمرزم  
و بسبب شما باران می باران در میان شما و دفع میکنم بلا را از ایشان و اگر از شما میسر و دیدن



عذاب خود را بر ایشان میفرستادم را آدمی میگوید که عرض کردم با من رسول الله که آمد عمل است که در آن  
زمان بهترین اعمال است فرمود که زبان را بخوابد شستن و ملازم فاشا بودن و بدو ایت دیگر نقل کرده است از زرار  
بن عیین که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق که بدید سبک قائم آل محمد را غیبت خواهد بود پیش از قیام  
تعالی و جهاد گفتیم و افزوده که از ترس کشتن پس فرمود که ای زراره او است که مومنان انتظار ظهور او میکنند  
و او است که مردم شک در ولادت او خواهند کرد و بعضی خواهند گفت که هنوز در شکم مادر است و متولد نشده است  
و بعضی گویند که او غایب است و بعضی گویند که هنوز زنده است و بعضی گویند که پیش از وفات پدرش  
بدو سال متولد شده است و تحقیقا اینست از حضرت شیعیان را امتحان فرموده است و در آن وقت  
شک خواهند کرد و اصحاب ابطال و ضلالت زراره گفت که فدای تو شوم اگر آن زمان را در ایام من  
زمان چه کاکایم فرمود که اگر آن زمان را در ایامی چنین و عابد اوست ما الله اعرف بحقیقته  
فَأَتَىكَ إِنَّ لَكَ يَعْرِفُنِي نَفْسَكَ لَعَنَهُمْ كَيْفَ كَيْفَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَانْطَلَقَ إِلَى الْمَدِينَةِ  
رَسُولُكَ لَمْ يَعْرِفْ بِحَقِّكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَجَّتْ فَانْطَلَقَ إِلَى الْمَدِينَةِ لَمْ يَعْرِفْ بِحَقِّكَ  
ضَلَّكَ عَزَّ وَجَلَّ وَدَرِ حَدِيثٍ مَعْتَبَرٍ دَلِيلٍ مِنْ حَضْرَتِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
در زمانه خواست نجیبت امام دوازدهم از ادعای رسول خدا بدستگیر اهل زمان محبت  
که نائل باباست او باشند و انتظار ظهور او کنند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که حق سبحانه و تعالی  
عطا فرموده است از عقول و انما هم معرفت و شناساند الهی که نجیبت زوایشان بهترین ایشان  
گردیده است و ایشان را در آن زمان ثواب جماعتی باشد که در زمان حضرت رسول نبی و در پیش از  
آنحضرت با دشمنان او جهاد میکردند همیشه ایشانند صاحبان اخلاق و حقیقت و ایشانند شیعیان مابین  
و ایشانند خوانندگان مردم بدین خدا در میان دانشکار و فرمود که انتظار فرج کشیدن بهترین  
فرجه است و قد احادیث معتبره و واروده است که هر که حق را باست صاحب الامر داشته باشد  
و انتظار فرج آنحضرت کشد بمنزله کسی است که در زیر علم آنحضرت باشد بلکه بمنزله کسی است که در میان  
غیر آنحضرت باشد بلکه بمنزله کسی است که در خون خود دست و پاییزند در جهاد فی سبیل الله و در  
معتبر از حضرت صادق منقول است که زود باشد که شمار آنها پیش آید و امام شما فاسد شده است



نیاید در آن زمان مگر کسی که دعای غرق را بخواند و آن دعا شست یا الله یا الرحمن یا رحیم یا مقلب  
 القلوب ثبت قلبه علی دینک و سید بن طاووس در کتاب مصباح الزائرین  
 کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که هر کس این دعا را چهل صباح بخواند از مادران و انصاف  
 آل محمد علیه السلام باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد خدا او را در زمان آنحضرت زنده گرداند و از  
 قبر برین آورده و کبریای آنحضرت کند و مقتضای بعد هر یک ازین دعاها از حسن باد عطا فرماید و هزار  
 گناه از نامه عمل او محو نماید دعا شست اللهم رب النور العظيم ورب الكرمية  
 الرفيع ورب البحر السجور ومزيل التوريت والنجيل والظور ورب الظل  
 والحور ومزيل القرآن العظيم ورب الملائكة المقربين والانبیاء والمرسلین  
 اللهم انی استأثک بوجهک الکرم وبنور وجهک المنیر ومملکتک القدیم یا حی  
 یا قیوم استأثک بایمک الذی اشرفت به السموات والأرضون وباسمک  
 یصلح به الأولون والآخرین یا حی قبل کل حی یا حی بعد کل حی حی لا تح  
 یا محیی الموتی ومیت الأحياء یا حی لا اله الا انت اللهم بلغ مولانا الامام الهادی  
 المهدي القائم بأمرک صلوات الله علیه وعلى آله الطاهرين عن جميع المؤمنين  
 والمؤمنات فی مشارق الارض ومغاربها وسهولها وجبلها وبرها وبحرها وعن  
 والیدی من الصلوات دنت عرش الله ومداد کلماته وما انصاه علمه واحاط به  
 کتابه اللهم انی اجدک فی صیحة یوم فی هذا وما عشت فی یامی عهدا وعقد  
 وبيعة کفی عنی لاحول عنها ولا اذل ابدا اللهم اجعلنی من انصاره و  
 اعوانه والدائمين عنه والمسارعين اليه فی قضاء حوائجه والمستلین لاواه  
 والهامین عنه والسائقين الى رادته والمستشیدین بایديہ اللهم ارحل  
 بیتی وبلد الموت الذی جعلته علی عبادک حکما فخر خیر من قبری مؤثر سرا  
 کفی شاکرا سیف فخر دایمی ملتیا دعوة الداعی فی الحاضر والباد اللهم  
 اربني الطلعة الرشيدة والعروة الحميدة والحل ناظری بنظر من مع الیه

وَجَلَّ فَوْجُهُ وَجَلَّ مَخْرَجُهُ وَاسْتَجِبْ وَاسْتَجِبْ لِي مُجِيبًا فَانْقِذْ أَمْرًا وَاسْتَجِبْ  
 أَذْرَاءَ وَأَعْمَ اللَّهُمَّ بِهَذَا لَكَ وَآخِي بِعِبَادِكَ فَإِنَّكَ تَلْتُ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي  
 الْبَرِّ وَالْبَحْرِ مَا كَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ فَظَهَرَ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيكَ وَأَبْنَيْتَ نَبِيَّكَ الْمَسِيحَ  
 بِاسْمِ رَسُولِكَ حَتَّى لَا يَظْهَرَ شَيْءٌ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرُوقٌ وَبِحَقِّ الْحَقِّ وَبِحَقِّهِ وَأَجْعَلْ اللَّهُمَّ  
 مَقَرَّ الْمَطْلُوعِ عِبَادِكَ وَأَصْرًا لِلْمُسْكَانِ لَا يَجِدُكَ أَحَدٌ غَيْرَكَ وَهَجْدًا لِلْمَعْطُولِ مِنْ  
 أَحْكَامِكَ كَمَاكَ وَمُسْتَيْدًا لِلْمَآوِدِ مِنْ أَعْلَامِ دِينِكَ وَسُنَنِ نَبِيِّكَ وَأَجْعَلْ تَنْ  
 حَصَّنْتَ مِنْ بَابِ الْمُعْتَدِينَ اللَّهُمَّ وَسُرِّيَّتِكَ مُحَمَّدًا أُرْوِيَّتِهِ وَمَنْ شِئْتَ عَلَى دَعْوَتِهِ  
 وَأَرْحَمَ اسْتِكَانًا بَعْدَهُ اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْغَمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ  
 لَنَا ظَهْرُهُ الْفَيْحُورُ وَبَعِيدُ أَوْرَاسِهِ قَرِيبًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ كَسْرُ رِيسْتِ  
 رَاسْتِ رَابِرَانِ رَاسْتِ خُودِ سَهْمِ مَرْتَبِهِ بِيَرْتِي وَسَهْمِ مَرْتَبِهِ سِيكُولِي الْجَلَّ الْجَلَّ يَا مَوْلَايَ  
 يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ الْإِمْتِنَانُ عَلَيْكَ حَتَّى يَكُنِيَ اللَّهُ مِنْ  
 رُؤُوسِكَ وَسَعَادَاتِكَ وَمُيْنِكَ يَا مَوْلَا الْجَلَّ الْجَلَّ السَّاعَةَ وَسَيَارِكُوهُ  
 يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ الْغَوْتَ الْغَوْتَ الْغَوْتَ أَدْرِكْ بِحَقِّكَ وَبِحَقِّ آبَائِكَ  
 الطَّاهِرِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ الطَّاهِرِينَ الطَّاهِرِينَ الْخَيْرِينَ  
 الْفَاضِلِينَ وَسَلَامٌ تَسْلِيمًا كَثِيرًا كَثِيرًا اللَّهُمَّ أَرْزُقْنِي طَلْعَةَ الْبَهِيحَةِ بِرَحْمَتِكَ  
 يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

—————



و صاحب کتب ذیل کی خریداری فرمایم لکھنؤ میں جو کتب کو مرزا محمد علی انکلیط جعفری علی گڑھ

- سفینۃ النجاة - در ادویۃ ہر مرض و اعمال ضروریہ - . . . . . ۱۰۰
- صراط النجاة - در ترجمہ حدیث اعرابی شتمل بر چار ہزار مسئلہ منہای و محرمات ۱۰۰
- الواب الجنان - جلد دوم مطبوعہ حال - . . . . . ۱۰۰
- مرآۃ التحقیق - بزبان اردو در مسائل اصول خمسہ بدلائل . . . . . ۱۰۰
- مجموعہ مرثیہ ہادو سلامہ مرزا فصیح مرحوم ۲۱ مرثیہ ۲۲ سلام ۲۳ تحسین . . . . . ۱۰۰
- حق یقین - از اخوند ملا محمد باقر مجلسی علیہ الرحمہ . . . . . ۱۰۰
- ترجمہ جلاء العیون اول جلد اول - . . . . . ۱۰۰
- عمدۃ الطالب فی نسب آل ابیطالب در ذکر شجرہ و نسب سادات نہایت معتبر قدیم ۱۰۰
- رطب العرب - دیوان علی بن ابی طالب سید محمد عباس صاحب قبلہ . . . . . ۱۰۰
- مثنوی گوہر سرار در ذکر قصہ غدیر و ذکر وصایت جناب امیر . . . . . ۱۰۰
- ضررت حیدریہ جلد دوم مطبوعہ حال - . . . . . ۱۰۰
- رسالہ رحبت - از اخوند مجلسی علیہ الرحمہ . . . . . ۱۰۰
- رسالہ جزیرہ اخضر و بحر ایشی در ذکر خلعت جناب حاتم المعز الزمان و ذکر صالح خدیجہ غیرہ ۱۰۰
- کتاب نجوم السماء - در احوال علماء شیعہ امامیہ و اہل بیت علیہم السلام . . . . . ۱۰۰
- نزهۃ اشراف شریعہ - جلد اول زیر طبع . . . . . ۱۰۰
- مقامات بلبل ہمدانی - در فضیلت علی . . . . . ۱۰۰
- مثنوی صاحب دیباچہ - بطرز کلیلا . . . . . ۱۰۰
- مثنوی شاہ نظیم - در ذکر مولود . . . . . ۱۰۰
- مثنوی مطالب غدیر - در ذکر وصایت جناب امیر علیہ السلام . . . . . ۱۰۰

یہ سارا خزانہ شیعوں کے عقائد میں ہے حضرات اہلسنت اسکو نہ لکھیں اظہار کمال

